

# عناصر تعیین کننده در حل مسائل مستحدثه (۱)



محمد تقی باقرزاده مشکی باف

## پیش گفتار

در دهه های اخیر، در پی تحولات شگرف پدید آمده در تمام ابعاد زندگی به ویژه در زمینه اختراع ابزارهای کسب اطلاعات و انتقال سریع آنها، روش ها، دیدگاه ها و شکل زندگی و نوع روابط اجتماعی انسان ها دگرگون شده است و همراه با گسترش دامنه این تحولات طرح مسائل نوظهور نیز به طور چشم گیری رو به فزونی گذارده است.

بنابراین، امروزه بیش از هر زمان دیگر ضرورت انطباق با دوران جدید و همگام نمودن فقه با نیازهای متغیر بشری، احساس می شود. انقلاب اسلامی نیز که دستگاه فقه را با حکومت پیوند داده و زمینه ورود قوانین شریعت را در صحنه عملی جامعه و سیاست مهیا ساخته، ضرورت این عمل را صدچندان نمایان کرده است.

پیمودن این مسیر طولانی محتاج به زمان و گذراندن مقدماتی است. از این روی، با مراجعه به فقه سنتی و اقوال فقهای بزرگ معاصر، قواعد و اصولی را

تحت عنوان عناصر تعیین کننده در حل مسائل مستحدثه گرد آورده ایم تا بتوانیم از باب ردّ فروع بر اصول، مرجعی را برای حلّ مسائل نوظهور نشان دهیم. هنوز برخی از این عناصر جایگاه واقعی خویش را در بین مباحث اصولی شیعه نیافته، اما پرداختن به آنها از آن روی مهم می نماید که آنها را نهادینه می کند و در بین مباحث اصولی مطرح می سازد.

قبل از طرح این مبانی، شایسته است ابتدا مسائل مستحدثه را تعریف کنیم. انسان ها در گذر زمان همواره سطح علوم و فنون خویش را ارتقاء بخشیده اند و با به کارگیری نیروی تفکر و خلاقیت، توانسته اند در شیوه زندگی تحولاتی را پدید آورند. توسعه این تحولات دوران های مختلفی را ایجاد کرده است، به طوری که نوع روابط اجتماعی، دیدگاه ها و شکل زندگی در هر یک از این دوران ها متفاوت می نماید.

بنابراین، در هر عصری مسائل جدیدی مطرح می شود که هیچ گونه سابقه ای از آنها به چشم نمی آید، و یا ممکن است موضوعات دوران قبل، بر اثر تحولات، به موضوعات جدیدی تبدیل شوند؛ به طوری که حکم دیگری برای آنها انتظار رود.

بنابراین، مسائل مستحدثه در اصطلاح فقها به مسائل نوظهور در هر موضوعی می گویند که پیشینه ندارد و در روایات سخنی از آنها به میان نیامده است و در نتیجه حکم شرعی در باره آنها وجود ندارد، نیز به مسائل تازه ای که در هر موضوعی مطرح شده، به طوری که قبلا وجود داشته و حکم شرعی نیز درباره آنها صادر شده، اما با دگرگون شدن روابط حاکم بر جامعه و تغییر برخی از صفات آنها، حکم شرعی دیگری درباره آن انتظار می رود، مسائل مستحدثه گفته می شود.

قسم اول مانند: مسائل مربوط به پیوند اعضاء، تغییر جنسیت، تلقیح مصنوعی، اسکناس و معاملات بانکی و غیره که قبلا وجود نداشته اند و هم

اکنون خواهان حکم شرعی هستند، و قسم دوم مانند: مسائل مربوط به خون، شطرنج، مجسمه سازی، معادن، انفال و غیره.

### الف. نقش دو عنصر زمان و مکان در حل مسائل مستحدثه

معنای اصطلاحی در عنصر زمان و مکان، آن است که فقیه اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه را به منظور دریافت حدود تأثیر تحولات در موضوعات، بررسی کند. چون فقیه تا شناختی کافی نسبت به موضوعات نداشته باشد در مرحله تطبیق احکام دچار مشکل خواهد شد، پس برای حل مسائل موضوعات نوظهور و از جمله موضوعاتی که در بستر زمان دچار تغییر و تحول شده اند، ناگزیر باید روابط و شرایط حاکم بر جامعه خویش را بداند و دقیقاً حدود تأثیر آنها را بر موضوعات در نظر داشته باشد. از این نکته دریافت می شود که دو عنصر زمان و مکان، نقش مهمی را در حل مسائل نوظهور ایفا می کنند و دین مبین اسلام با بها دادن به این دو عنصر و با مطرح ساختن برخی اصول دیگر، کیفیتی در ساختار احکام خویش پدید آورده است که همراه با تحولات اعصار گوناگون پیش برود و نیازها و مسائل هر عصری را با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط حاکم بر همان عصر، پاسخ بگوید. این نکته با دقت در دو منبع اساسی استنباط احکام یعنی قرآن و حدیث کاملاً مشهود و اثبات پذیر است.

#### ۱. توجه به دو عنصر زمان و مکان در قرآن، حدیث و کلام فقها:

از نسخ احکام در برخی از آیات قرآن مجید، می توان فهمید که شارع مقدس اسلام برخی از احکام را که قبلاً دارای مصلحت بوده، بر اثر تغییر شرایط و انقضای مصلحت آنها، به وسیله احکامی دیگر، رفع کرده است؛ بدین معنی که پدیده نسخ در قرآن کریم، معلول تغییر و تحولات زمانه است. گرچه در مباحث بعدی واضح خواهد شد که حکم تغییر یافته از ناحیه نسخ، با

حکمی که بر اثر مسئلهٔ زمان و مکان تغییر می‌کند، دو مقوله کاملاً متفاوت به شمار می‌روند؛ زیرا اولاً: تعریف نسخ عبارت است از این که اصل حکم به وسیلهٔ حکمی دیگر برداشته شود،<sup>۱</sup> اگرچه موضوع حکم در زمان قبل از نسخ و بعد از نسخ وجود داشته باشد، در حالی که در مسئلهٔ زمان و مکان، اصل حکم همواره ثابت است و تنها موضوع حکم، با توجه به شرایطی دگرگون می‌شود و عنوان موضوع حکم دیگری را به خود می‌گیرد؛ مانند: موضوع خرید و فروش خون که به جهت تغییر اوضاع و احوال جامعه، تغییر عنوان داده است و در نتیجه از موضوع حکم حرمت خارج می‌شود و داخل در موضوع حکم حلیت می‌شود.

ثانیاً: نسخ تغییر حکمی است که منحصرأ توسط خداوند متعال صورت می‌گیرد و به قول شهید مطهری:

«آنچه که قطعاً وجود ندارد، این است که قانون اسلام نسخ بشود. همان طور که وضع قانون اسلامی به وسیله ما نبوده است (الهی است) نسخش هم به وسیلهٔ بشر، نمی‌تواند باشد... تغییری که به هیچ وجه امکان ندارد رخ بدهد، نسخ است.»<sup>۲</sup>

۱. «و اولی ما یحد به النسخ ان یقال: هو کل دلیل شرعی دل علی ان مثل الحکم الثابت بالنص الاول غیر ثابت فی المستقبل علی وجه لولاه لکان ثابتاً بالنص الاول مع تراخیه عنه.»  
رساترین تعریف برای «نسخ» آن است که گفته شود «نسخ» هر دلیلی شرعی است که دلالت کند، بر این که مانند حکم ثابت با دلیل اول در آینده ثابت نیست. به صورتی که اگر دومی نباشد، حکم اولی با همان دلیل نخست باقی بماند، مشروط بر این که دلیل ناسخ پس از منسوخ صادر گردد.» مجمع البیان، الشیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، ج ۱/ ۸۰.

۲. اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، ج ۲/ ۱۴.

از سوی دیگر، با دقت در آیات قرآن کریم<sup>۳</sup> به خوبی درمی یابیم که خداوند متعال، احکام را همسان با شرایط زمان و مکان مقارن با مسائل و موضوعات مختلف صادر کرده است. برای نمونه: تا سال هفتم هجری اوضاع و شرایط حاکم در شهر مدینه، نظیر: ضعف حاکمیت اسلام، مانع از صدور حکمی اساسی در برخورد با مسئله منافقان شده بود، اما در سال هفتم هجری که اوضاع و شرایط به نفع مسلمین تغییر یافته بود و برخورد شدید با منافقان مدینه آسان می نمود، آیات ۶۰ تا ۶۱ سوره مبارکه احزاب نازل شد و خداوند متعال درباره آنها چنین فرمود:

«لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینه لنخرینک بهم ثم لایجاورونک فیها الا قلیلاً ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلاً»؛

البته (بعد از این) اگر منافقان و آنان که در دل هاشان مرض و ناپاکی است و هم آنها که در مدینه (بر ضد اسلام) دل اهل ایمان را مضطرب و هراسان می سازند، دست نکشند، ما هم تو را بر (قتال) آنها برانگیزیم (و بر جان و مال آنها) مسلط گردانیم تا از آن پس جز اندک زمانی در جوار تو، زیست نتوانند کرد. این مردم پلید بدکار، رانده درگاه حق اند، باید هر جا یافت شوند آنان را گرفته و جداً به قتل رسانید.

به این ترتیب، با دقت در آیات قرآن مجید، نقش زمان و مکان و چگونگی تأثیر آن در موضوعات کاملاً مشخص می گردد.

در بین روایات معصومان (علیهم السلام) نیز به جهت تفهیم اهمیت نقش زمان و مکان در شناخت موضوعات گوناگون (اولاً) در موارد متعددی مسلمین

۳. سوره احزاب، آیه ۳۱ و ۳۰؛ سوره حدید، آیه ۱۱ و ۱۰، سوره حشر، آیه ۹-۶.

به آگاهی و شناخت شرایط و اقتضائات حاکم بر جامعه ترغیب شده اند؛ مانند:

«العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس»<sup>۴</sup>؛

شخصی که آگاه به زمان خویش است، اشتباهات او را مورد هجوم قرار نمی دهد.

و یا در روایتی از حضرت علی (ع) چنین آمده،

«حسب المرء ... من عرفانه علمه بزمانه»<sup>۵</sup>؛

در معرفت انسان همین بس که زمان خویش را بشناسد.

(ثانیاً) در موارد دیگری نیز یافت می شود که احکام موضوعی که از دو معصوم و در دو زمان مختلف ارائه شده، کاملاً با یکدیگر متفاوت می نمایند.<sup>۶</sup> نمونه بارز بر این، همان روایت معروف حضرت علی (ع) است که وقتی در خصوص حدیث پیامبر (ص) از ایشان سؤال شد، فرمودند:

«غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تُشَبِّهُوا بِالْيَهُودِ»؛

پیری را تغییر دهید و به یهودیان شبیه نشوید.

یعنی موی سر و لحيه را خضاب کنید.

حضرت علی (ع) در مقام پاسخ به این سؤال فرمودند:

۴. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳۰۷/۷۱.

۵. همان، ج ۸۰/۷۸.

۶. برخی از این موضوعات عبارت اند از:

الف. شکل لباس پوشیدن: فروع کافی، کلینی، ج ۶۵/۵، کتاب المعیشه، باب ۱، حدیث ۱.

ب. برخورد با اسیران: فروع کافی، ج ۳۳/۵، کتاب الجهاد، حدیث ۴.

ج. لحم حمار: همان، ج ۲۴۵/۶، کتاب الاطعمه، حدیث ۱۰.

د. گوشت قربانی: بحار الانوار، ج ۲۸۵/۹۹، باب ۵۰، حدیث ۴۵.

ح. ازدواج با کنیزان: فروع کافی، ج ۳۶۰/۵، کتاب النکاح، حدیث ۷.

«أما قال (ص) ذلك والدين قل فأمّا الآن فقد اتسع نطاقه و  
ضرب بجرانه فأمرؤ وما اختار»<sup>۷</sup>

حضرت رسول (ص) این حدیث را در شرایطی فرمودند که  
عدد دین داران کم بود، اما در این شرایط که محدوده دین  
گسترش یافته و نظامی شکل گرفته است، آن حکم اجرا  
نمی شود. پس مردم را طبق سلیقه خود رها کنید.

بر همین اساس است که شاگردان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) با پیروی  
از معصومان (علیهم السلام) همواره به هنگام حل مسائل مستحدثه عصر  
خویش، به دو عنصر زمان و مکان توجه داشته اند، به طوری که با تفحص در  
کتب فقهی ارزش مند ایشان، این واقعیت به وضوح اثبات می پذیرد. در این جا  
مجال برای ذکر آن موارد نیست، ولی تنها به ذکر یک نمونه از کتاب القواعد و  
الفوائد فقیه نامدار شیعه، شهید اوّل بسنده می کنیم:

«يجوز تغيير الاحكام بتغيير العادات كما في النقود المتعاورة  
والاوزان المتداوله ونفقات الزوجات والارقاب فانها تتبع عادة  
ذلك الزمان الذي وقعت فيه ...»<sup>۸</sup>

«تغییر احکام به سبب دگرگونی عادت ها جایز است، مانند:  
پول های رایجی که در زمان ها و مکان های مختلف تغییر  
یافته اند، و یا اوزان و وسایلی که با آنها کالاها را وزن  
می کنند، و نیز مخارج همسران و نزدیکان. حکم همه این  
موارد از عادات مردمی تبعیت می کند که در همان عصر و  
زمان زندگی می کنند.

و در ادامه عبارت، مرحوم شهید علاوه بر سه مورد فوق به سه موضوع

۷. نهج البلاغه، سید رضی، کلمات قصار، کلام هفدهم/ ۱۰۹۴.

۸. القواعد والفوائد، شهید اول (محمد بن جمال الدین مکی العاملی)، فائده الثانیه/ ۶۶.

دیگر، از جمله: مقدار استفاده از منافع عاریه و دو مسئله از موارد اختلاف زن و شوهر در پرداخت مهر، اشاره می‌کند. به یقین، مقصود نهایی شهید از ذکر چنین عبارتی که با کمک مثال‌های شش‌گانه فوق در صدد توضیح آن نیز برآمده، این است که نظر فقها را به نکته‌ای اساسی و مهم متوجه سازد؛ به هنگام تطبیق احکام بر موضوعات و مسائل هر عصر، باید اوضاع و شرایط حاکم بر آن دوره را در نظر داشت؛ زیرا چه بسا تحولات و دگرگونی‌های عرف‌ها و جامعه‌ها، موضوعات احکام را دست‌خوش تغییراتی قرار دهد و به تبع تبدیل آنها، احکام نیز دگرگون گردد.

بنابراین، شایسته است فقهای عظیم‌الشان در شرایط کنونی که تغییر و تحولات با توسعه ارتباطات و برخورد تمدن‌ها گسترش یافته است و سیل مسائل مستحدثه بر عرصه فقه و اجتهاد سرازیر شده، پیرو قرآن مجید و روایات امامان و شاگردان مکتب ایشان، توجه به دو عنصر زمان و مکان را مبنای استنباطات خویش قرار دهند، و به این وسیله، هر یک از موضوعات و مسائل جدید را در ظرف زمانی و مکانی خویش قرار دهند تا با شناختی دقیق و همه‌جانبه، هر یک از آنها را بر حکمی شایسته و هر چه نزدیک‌تر به حکم واقعی تطبیق دهند.

## ۲. گستره تأثیر زمان و مکان در اجتهاد:

تعیین کیفیت و قلمرو تحولات مختلف بر مسئله اجتهاد، از مقولات بسیار مهمی است که مطالب ناگفته فراوانی درباره آن وجود دارد، و مسلماً روشن شدن این بحث سهم بسزایی در رشد و بالندگی دانش فقه دارد و از مسیر حل مسائل مستحدثه، موانع فراوانی را برطرف می‌سازد که مع‌الأسف با وجود اهمیت فوق‌العاده آن، تاکنون تحقیق و فعالیت چشم‌گیری در این زمینه انجام نگرفته است. در این جا مسئله کیفیت و قلمرو تأثیر زمان و مکان در اجتهاد، از دو جنبه بررسی شده است:



الف. تأثیر زمان و مکان در فهم از مفاد ادله احکام: بدون تردید جهان بینی فقیه که متأثر از شرایط زمان و مکان است، تأثیر فراوانی در فتواهایش دارد. بنابراین، با پیشرفت علوم مختلف و گسترش تحولات در ابعاد گوناگون زندگی بشر، چگونگی فهم و برداشت فقها از ادله احکام نیز دگرگون خواهد شد. استاد شهید مطهری این واقعیت را این گونه تبیین کرده اند:

«فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است، اما اطلاع و احاطه او بر موضوعات، و به اصطلاح طرز جهان بینی در فتوایش زیاد تأثیر دارد... اگر کسی فتواهای فقها را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً به احوال شخصیه و طرز تفکر آنها در مسائل زندگی توجه کند، می بیند که چگونه سوابق ذهنی یک فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در فتواهایش تأثیر داشته، به طوری که فتوای عرب بوی عرب و فتوای عجم بوی عجم، فتواهای دهاتی بوی دهاتی می دهد و فتوای شهری بوی شهری. این دین دین خاتم است و اختصاص به زمان معین و یا منطقه معین ندارد، مربوط به همه منطقه ها و همه زمان هاست، دینی است که برای نظام زندگی پیشرفت زندگی بشر آمده. پس چگونه ممکن است فقهی از نظامات و جریان طبیعی بی خبر باشد، به تکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد و آن گاه بتواند دستورهای عالی و مترقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریان ها و تحولات و پیشرفت هاست کاملاً به طور صحیح استنباط کند.»<sup>۹</sup>

به همین دلیل، شیوه استنباط مجتهدی که در متن تحولات زمان و مکان

قرار نگرفته و از روابط گوناگون و پیچیده حاکم بر جهان آگاهی ندارد، در نظر فقیهی که نحوه استنباط وی متأثر از مسائل روز است، مردود و ناپذیرفتنی می‌نماید. برای مثال: امام خمینی (ره) که فقیهی زمان شناس به شمار می‌رفت، در خطاب به یکی از شاگردان خود فرمود:

«... و بالجمله آن گونه که جناب عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند...»<sup>۱۰</sup>

به طور مسلم، می‌توان ادعا کرد که اختلاف فتاوی مجتهدان در برخی از موضوعات، معلول اختلاف برداشت ایشان از مفاد روایات است. همین اختلاف، در برخی از موارد معلول تأثیر زمان و مکان است. به عبارت دیگر، مجموعه شناخت‌های برون دینی فقهای هر عصری، ذهنیت ایشان را برای پذیرفتن دیدگاه خاصی نسبت به احکام دین آماده می‌سازد و زمینه اختلاف برداشت‌ها از مفاد ادله را فراهم می‌کند. به طور مثال: ساختار جوامع پیشین و نوع کارکردهای ساده نظام‌های اجتماعی آنها به گونه‌ای بوده است که در این جوامع، مفاهیمی همچون: زندگی اجتماعی، حکومت، سیاست، پیچیدگی و ظرافت امروز را نداشته ولی امروزه با پیشرفت تمدن بشری و ایجاد نهادهای مختلف با کارکردهای متنوع و گسترش دامنه دانش‌ها و تخصص‌ها، اهمیت این مفاهیم نسبت به گذشته بیشتر شده است.

به همین جهت، فقهای پیشین برای تشکیل حکومت و ایجاد نظامی سیاسی، احساس نیاز نمی‌کردند و با همین ذهنیت به سراغ ادله احکام می‌رفتند. جای شگفتی نیست که مرحوم شیخ طوسی (رحمة الله علیه) درباره نحوه مصرف خمس آن قولی را شایسته عمل دانسته که بنا بر آن باید سهم امام را دفن

کرد و یا به امانت داری سپرد تا بدین وسیله به دست امام زمان(ع) برسد.<sup>۱۱</sup> اما در مقابل، فقیهی دیگر که در عصری زندگی می کند که ساختار جامعه وی، مفاهیم حکومت و سیاست را در نظر وی جلوه ای دیگر داده است، درباره اهمیت حکومت در اسلام می فرماید:

«الاسلام هو الحكومة بشئونها والاحكام قوانين الاسلام، وهي شأن من شئونها، بل الاحكام مطلوبات بالعرض، وامور آلیه لاجرائها وبسط العدالة.»<sup>۱۲</sup>

اسلام چیزی جز حکومت نیست و احکام شرعی قوانینی هستند که اجرای آنها یکی از شئون حکومت است. بدین ترتیب، حکومت اسلامی و بسط عدالت، مطلوب بالذات و احکام مطلوب بالعرض است که مقصود از آنها اجرای حکومت است.

به این ترتیب، او تمام احکام دین را حتی احکام اخلاقی را که به صورت ظاهر سیاست در آنها ملموس نیست، سیاسی می داند.<sup>۱۳</sup> ایشان هنگامی که با چنین دیدگاهی که متأثر از شرایط زمان و مکان است، به سراغ ادله مربوط به خمس می رود، درباره آن چنین می نویسد:

«وبالجمله من تدبر في مفاد الآيه والروايات يظهر له أنّ الخمس بجميع سهامه من بيت المال والوالی ولی التصرف فيه ونظره متبع بحسب المصالح العامة للمسلمين»<sup>۱۴</sup>

در مجموع هر کس در معنای آیه خمس و روایات آن تدبیر

۱۱. النهایة، شیخ طوسی/ ۲۰۱.

۱۲. کتاب البیع، ج ۲/ ۴۷۲.

۱۳. صحیفه نور، ج ۱۳/ ۲۳.

۱۴. کتاب البیع، ج ۲/ ۴۹۵.

کند، این نکته بر او روشن می شود که خمس با همه سهم هایش (سهم سادات و سهم امام) به بیت المال مربوط می شود و حاکم ولایت تصرف در آن را دارد و او بر حسب مصالح کلی مسلمین ولایتش معتبر است.

بنابراین، در دیدگاه فقیه امروزی، دفن کردن سهم امام یا دست به دست دادن آن مصداقی از اتلاف مال به حساب می آید،<sup>۱۵</sup> و او با توجه به شرایط زمان و مکان خویش و درک اهمیت زندگی اجتماعی و حکومت، با ذهنیتی اجتماعی به سراغ ادله احکام می رود. به همین علت، نحوه برداشت او از مفاد ادله احکام مربوط به خمس با برداشت فقهای گذشته فرق می کند تا جایی که وی هدف از وضع قانون خمس را در اسلام، برطرف کردن حاجت دولت اسلامی برمی شمرد.<sup>۱۶</sup>

در این جا به جهت رفع ابهام و توضیح بیشتر درباره چگونگی تأثیر زمان و مکان در فهم مفاد ادله احکام، اشاره به این مطلب شایسته است: تأثیر زمان و مکان به این معنی نیست که مدلول لغوی ادله در دوران های مختلف تغییر می کند بلکه نحوه دلالت ادله لفظیه احکام بر معانی و مفاهیم لغوی خویش تغییرناپذیر است. به عبارت دیگر، مدلول الفاظ قرآن و روایات که صغرای قیاس استنباط احکام شرعی را تشکیل می دهد، مشمول تغییرات نیست. برای نمونه: امام (ع) فرموده است: «قال جامع علوم انسانی»

«من صور التماثل فقد ضاد الله»؛<sup>۱۷</sup>

کسی که نقاشی کند، با خداوند به جنگ و ستیز برخاسته است.

معانی لغوی این الفاظ تغییرناپذیر است.

۱۵. مصباح الفقاهه، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۵/۵۲-۵۱.

۱۶. کتاب البیع، ج ۲/۴۹۰.

۱۷. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، ج ۱۳/۲۱۰، کتاب التجاره،

باب ۷۵، من ابواب ما یکتسب به، حدیث ۳.

و تأثیر زمان و مکان بدین معنی نیست که آن قواعد کلی که فقیه کبرای استنباط احکام شرعی قرار می دهد، تغییر کند. برای نمونه: حجیت خبر واحد و ظواهر الفاظ قرآن، تغییر نمی پذیرد. بلکه در آن مرحله ای که فقیه در صدد آن است تا نتیجه قیاس فوق را در مصادیق عصر خویش تطبیق دهد، اوضاع و شرایط جامعه وی، می تواند در چگونگی برداشت او از روایت فوق تأثیر بگذارد. به این صورت که فقیه با مطالعه طبیعت حاکم بر زمان صدور روایت و در نظر گرفتن روابط حاکم بر آن دوره و مقایسه آن با موقعیت جامعه خود درمی یابد که در زمان صدور نص، از آن جا که تصاویر مورد عبادت قرار می گرفتند، پس مورد نهی شدید واقع شده اند و حکم حرمت به آنها تعلق گرفته است، اما در عصر کنونی که از مصادیق هنرها به حساب می آید و آثار فرهنگی و عقلایی بر آن مترتب است، حکم جواز بر آن صادق است.<sup>۱۸</sup>

ب. تأثیر زمان و مکان بر عناصر تشکیل دهنده قضایای شرعی: در هر قضیه شرعی که متضمن حکم تکلیفی و یا حکم وضعی است، سه عنصر موجود است: موضوع، متعلق و حکم. حکم، عبارت است از موضع گیری و دیدگاه خاص شارع نسبت به موضوعی معین تحت عناوینی مثل حلال، حرام، واجب، مستحب، مکروه، صحیح، باطل و ... مطرح می شود. بدون تردید، تأثیرات زمان و مکان شامل این قسمت از عناصر تشکیل دهنده قضایای شرعی نمی گردد؛ زیرا احکام الهی تا ابد تغییرناپذیر است بلکه آن دو عنصر دیگر در محدوده تأثیرات زمان و مکان قرار می گیرد و در واقع بخش عمده تأثیرات زمان و مکان، شامل آنهاست. بنابراین، شایسته است قبل از بررسی تأثیرپذیری هر یک از آنها را در بستر زمان و مکان، ابتدا به تعریف آنها بپردازیم.

مرحوم شهید صدر در تعریف «موضوع» می نویسد:

«ومتعلق المتعلقات وهی الاشیاء الخارجیه التي يتعلق بها  
المتعلق الاول كالقبلة والوقت فی الصلوة والخمر فی لا  
تشرّب الخمر والعقد فی أوفوا بالعقود وهذا ما یسمی  
بالموضوع»؛<sup>۱۹</sup>

متعلق متعلق، اشیای خارجی است که متعلق اول (افعال  
خارجی) بر آن تعلق گرفته است، مانند: قبله و وقت در نماز و  
مانند: خمر در «لا تشرّب الخمر»، و عقد در «اوفوا بالعقود»، و  
این همان چیزی است که موضوع نامیده شده است.

از عبارات فوق به دست می آید که موضوع حکم و یا به عبارت دیگر متعلق  
المتعلق، امری خارجی است که فعل مکلف به آن تعلق می گیرد و از مثال هایی  
که مرحوم شهید درباره موضوع بیان کرده، دانسته می شود که به شرط و سبب  
نیز موضوع گفته می شود؛ زیرا قبله و وقت، از شروط حکم تکلیفی نماز  
محسوب می شود از عقد نیز تعبیر به سبب در حکم وضعی اوفوا بالعقود  
می شود. در جایی دیگر، مرحوم شهید درباره تعریف موضوع می نویسد:

«موضوع الحکم ... مجموع الاشیاء التي تتوقف علیها، فعلیة  
الحکم المجرول ... ففي مثال وجوب الحج یكون وجود  
المكلف المستطیع موضوعاً لهذا الوجوب»؛<sup>۲۰</sup>

مجموعه چیزهایی که فعلیت حکم جعل شده به آنها بستگی  
دارد، موضوع حکم است. پس در مثال وجوب حج وجود  
شخص مکلف مستطیع که موجب فعلی شدن وجوب حج  
می شود، موضوع حکم وجوب حج است.

۱۹. بحوث فی علم الاصول، السید محمدباقر صدر، ج ۲/ ۷۷.

۲۰. دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى / ۱۵۷-۱۵۶.

مسائل مستحدثه در اصطلاح فقها به مسائل نوظهور در هر موضوعی می‌گویند که پیشینه ندارد و در روایات سخنی از آنها به میان نیامده است و در نتیجه حکم شرعی در باره آنها وجود ندارد، نیز به مسائل تازه‌ای که در هر موضوعی مطرح شده، به طوری که قبلاً وجود داشته و حکم شرعی نیز درباره آنها صادر شده، اما با دگرگون شدن روابط حاکم بر جامعه و تغییر برخی از صفات آنها، حکم شرعی دیگری درباره آن انتظار می‌رود.

بنابراین تعریف، موضوع علاوه بر اشیای خارجی، به اشخاص نیز صادق است، و وجود آنها در خارج موجب فعلی شدن حکم می‌گردد. مرحوم نائینی نیز با عباراتی روشن تر همین تعبیرات شهید صدر را در تعریف موضوع به کار برده است:

«أن مرجع الموضوع والسبب والشرط في باب التكاليف وفي باب الوضعيات إلى معنى واحد وهو الأمر الذي رتب الحكم الشرعي عليه. فقد يعبر عنه بالموضوع و آخرى يعبر عنه بالسبب كما أنه قد يعبر عنه بالشرط... نعم جرى الاصطلاح على التعبير عن الأمر الذي رتب الحكم الوضعي عليه بالسبب... وعن الأمر الذي رتب الحكم التكليفي عليه بالموضوع أو بالشرط»؛<sup>۲۱</sup>

سه اصطلاح موضوع و سبب و شرط در باب احکام تکلیفی (مانند لاتشرب الخمر و اقم الصلوة) و احکام وضعیه (مانند اوفوا بالعقود) به یک معنای واحد بازگشت می‌کنند و آن معنی عبارت است از آن چیزی که حکم شرعی بر آن مترتب شده

است. البته گاهی به آن موضوع می گویند و گاهی به آن شرط و یا سبب، مگر این که اصطلاح چنین باشد که بنا بر آن، به چیزی که حکم وضعی بر آن مترتب شده، سبب گفته می شود و به چیزی که حکم تکلیفی بر آن حمل گردیده، موضوع یا شرط.

و در جای دیگر دربارهٔ تعریف موضوع چنین می نویسد:

«والمراد بالموضوع هو ما اخذ مفروض الوجود في متعلق الحكم كالعقل البالغ المستطيع مثلاً و بعبارة أُخرى المراد من الموضوع هو المكلف الذي طوبى بالفعل أو الترك بماله من القيود والشرايط من العقل والبلوغ و غير ذلك»؛<sup>۲۲</sup>

مقصود از موضوع عبارت از آن است که در متعلق حکم مفروض الوجود اخذ شده است، مانند: عاقل بالغ مستطيع در حکم وجوب حج. به عبارت دیگر، مقصود از موضوع مکلفی است که با قیود و شرایطش، نظیر عقل و بلوغ و مانند اینها، مورد طلب انجام فعل و یا ترك فعل واقع شود.

اما در تعاریفی که فقها برای «متعلق» بیان فرموده اند، در این معنی وحدت نظر وجود دارد که مقصود از متعلق همان افعال مکلفان اند که احکام شرعی ایجاد و یا ترك آنها را طلب می کند. برای نمونه: مرحوم شهید صدر دربارهٔ متعلق چنین می نویسد:

«ان الاحكام الشرعيه لها متعلقات و هي الافعال التي يكون الحكم الشرعي مقتضياً لايجادها أو الزجر عنها كالصلوة في صلّ و شرب الخمر في لا تشرب الخمر»؛<sup>۲۳</sup>

برای احکام شرعیه متعلق های وجود دارد که عبارت اند از

۲۲. همان، ج ۱/۱۴۵.

۲۳. بحوث فی علم الاصول، ج ۲/۷۷.



افعالی که حکم شرعی ایجاد آنها را و یا منع از آنها را اقتضا می کند. مانند: فعل نماز در حکم صلّ و فعل شرب خمر در (لا تشرّب الخمر).

در تعریف فوق، تفاوتی میان موضوع و متعلق مشخص می گردد؛ همواره موضوع از لحاظ وجودی، هر چند به صورت فرضی، در رتبه مقدم بر حکم است. به همین مناسبت، علمای فقه و اصول گفته اند: «احکام تابع موضوعات هستند»، و یا گفته اند «جایگاه موضوع نسبت به حکم، مانند جایگاه علت نسبت به معلول است که هر جا موضوع احراز شود، به دنبال آن حکم مترتب می شود.»؛ یعنی تا در خارج چیزی به نام خمر وجود نداشته باشد، حکم حرمت لا تشرّب بر آن جعل نمی گردد، و یا در مثال حج، تا مکلف دارای شرایط فرض نشود، حکم وجوب حج از شارع صادر نمی گردد.

اما متعلق، همواره به سبب حکم، وجود پیدا می کند. بنابراین، در رتبه متأخر از حکم قرار دارد. برای نمونه: حکم حرمت خمر سبب می شود تا در نفس مکلف داعی ایجاد شود که شرب آن را ترک کند.

در پایان این قسمت دو نکته مهم را متذکر می شویم:

۱. گاه تفکیک و تشخیص عناصر قضایای شرعی به آسانی صورت می گیرد. برای نمونه: در «شرب الخمر حرام»، حکم عبارت است از حرمت، و متعلق حکم عبارت است از فعل مکلف یعنی آشامیدن که حکم شرعی به آن تعلق می گیرد، و موضوع یا متعلق متعلق که فعل مکلف به آن تعلق گرفته، عبارت است از خمر؛ یعنی هر آشامیدنی ای، حرام نیست بلکه آشامیدنی ای که به خمر تعلق گرفته باشد، حرام است. گاهی نیاز به دقت و تأمل است، برای نمونه: در «صلّ»، تفکیک و تشخیص عناصر سه گانه به این صورت است: حکم عبارت است از وجوب که از هیئت امر که دالّ بر وجوب است، به دست می آید، و متعلق حکم عبارت است از مجموع افعالی که توسط آنها نماز محقق

می‌گردد، مانند: تکبیرة الاحرام، قرائت، رکوع، سجود و ...، و موضوع عبارت است از هیتی که اجزاء و شرایط خاصی دارد و در عالم ذهن قابل تصور است. در آیه «حرّم الربا» متعلق حکم، مذکور نیست؛ یعنی در آیه تصریح نشده است که چه نوع فعلی در ارتباط با ربا حرام شده است؛ آیا دست زدن به پول و جنس ربوی حرام است، یا حمل و نگاه به آنها متعلق حکم حرمت است. در این موارد برای تشخیص متعلق حکم باید به قراین دیگری، مانند آیات و روایات صادر شده در پیرامون مسئله ربا مراجعه کرد، و به این وسیله دریافت که منظور از ربا، معاملات ربوی است؛ یعنی معامله دو کالای هم جنس با دو وزن متفاوت، و یا آن که ربا شامل آن قرضی می‌شود که مبلغ اضافه در آن شرط شده باشد.

۲. همواره موضوعات از عرف گرفته می‌شوند، به استثنای موضوعاتی که مخترع شارع هستند، مانند: صلوة، صیام و حج که در اصطلاح به آنها موضوعات شرعی می‌گویند. بنابراین، اگر در مورد مایعی مردد باشیم که آیا بر آن خمر صدق می‌کند یا خیر، باید به عرف مراجعه شود. برای نمونه: در الکحل طبی که غلظت آن به حدّی است که تبدیل به سم کشنده شده، عرف چنین چیزی را مایع مسکر نمی‌داند؛ زیرا مایع مسکر آن است که آشامیدنی باشد و مستی ایجاد کند که در این صورت، الکحل طبی مشمول حکم «المایع المسکر نجس» نمی‌شود و نجس نخواهد بود.

متعلق حکم نیز همواره از عرف گرفته می‌شود. برای نمونه: اگر یک قطره آب در دهان روزه دار مستهلک شد، در این صورت مردد می‌شویم که آیا شرب و اکل صدق می‌نماید یا خیر که با مراجعه به عرف درمی‌یابیم، شرب آب صدق نمی‌کند، پس روزه او باطل نمی‌شود.

اینک پس از آشنایی با عناصر تشکیل دهنده قضایای شرعی، چگونگی تأثیرپذیری آنها از دو عنصر زمان و مکان، بررسی می‌شود:

تأثیر زمان و مکان در متعلقات: همان طور که گفته شد، متعلقات احکام همان افعال مکلفان است که با فعلیت یافتن حکم، از مکلفان خواسته می شود آنها را محقق کنند. دو عنصر زمان و مکان از دو جهت، در متعلق حکم تأثیر می گذارند و آن را تغییر می دهند:

۱. گاهی مصادیق متعلق تغییر می کند و موجب تغییر حکم می شود. برای نمونه شارع فرموده است: لباس شهرت حرام است، در این جا پوشیدن لباس شهرت، متعلق حکم است و مصداق آن در زمان ها و مکان های گوناگون، متفاوت است؛ گاهی در شرایط خاصی از زمان، پوشیدن نوعی لباس، نام لباس شهرت به خود می گیرد و حرام می شود، در حالی که در زمانی دیگر و در تحت شرایط دیگر، مصداق دیگری از متعلق حکم، لباس شهرت نامیده و حرام می شود. شهید مطهری این مطلب را به خوبی ترمیم می کند و در این باره چنین می نویسد:

«در احادیث زیادی امر شده تحت الحنک همیشه زیر گلو افتاده باشد، نه در حال نماز فقط. یکی از آن احادیث این است: الفرق بین المؤمنین والمشرکین التحلی یعنی فرق بین مسلمانان و مشرک تحت الحنک در زیر گلو انداختن است. عده ای از اخباریین به این حدیث و امثال آن تمسک کرده، می گویند: همیشه باید تحت الحنک افتاده باشد، ولی مرحوم فیض با این که به اجتهاد خوش بین نبوده... می فرماید: در قدیم مشرکین شعاری داشتند که تحت الحنک را به بالا می بسته اند و نام این عمل را "اقتعاط" می گذاشته اند. اگر کسی این کار را می کرد، معنایش این بود که من جزء آنها هستم. این حدیث دستور مبارزه و عدم پیروی از آن شعار را می دهد، ولی امروز دیگر آن شعار از بین رفته، پس موضوع

برای این حدیث باقی نیست. حالا برعکس چون همه تحت الحنک را به بالا می‌بندند، اگر کسی تحت الحنک را در زیر چانه چرخ بدهد حرام است؛ زیرا لباس شهرت می‌شود و لباس شهرت حرام است.<sup>۲۴</sup>

۲. گاهی مفهوم متعلق بر اثر تأثیرات زمان و مکان تغییر می‌کند. برای نمونه: تعلق گرفتن حکم حرمت بر نواختن موسیقی و آواز خواندن (غناء) در پاره‌ای از روایات، شاید از این جهت بوده که در عصر ائمه (ع) آنها را در مجالس لهو و لعب و رقص و خوش‌گذرانی به کار می‌گرفتند. بنابراین، مفهوم خاصی از آنها تصور می‌شد، ولی امروزه کاربردهای دیگری دارند که آن مفهوم پیشین را تداعی نمی‌کنند. یکی از صاحب نظران در این باره می‌نویسد:

«صدای خوب فی نفسه حرام نیست، لکن از بررسی صدور روایات و شرایط آن به دست می‌آید که حرام شدن موسیقی غنایی (در شب‌هایی که به عنوان «لیالی حمراء» در ایام امویان و زمان عباسیان معروف بود) بدین جهت بود که آن مقرون به شرایط و نقاط منفی بوده است، از قبیل خواندن به گونه‌ی لهو همانند الحان اهل فسوق و گناهان و یا الفاظ زور و باطل و با اجتماع مردان فاسد و زنان رقصنده و در مجالس بزم و می‌گساری ...»

اما اکنون که در نظام جمهوری اسلامی دارای شرایط منفی یاد شده نیست بلکه برعکس، دارای شرایط و نقاط مثبتی شده است، از قبیل: خواندن به گونه‌ی صحیح و معقول و شیوه‌های پسنیدیده و با کلمات دارای مفاهیم بلند است که نمی‌توان به حرمت آن حکم داد، بلکه می‌توان با کمال صراحت به حلیت

آن از راه قانون تحول اجتهاد به تحول زمان و مکان و شرایط آنها حکم داد... زیرا در آن زمان حرمت، معلول شرایط و ویژگی های خاصی بوده که امروز آن ویژگی ها و شرایط نیست، بلکه امروز دارای شرایط دیگر شده است. «۲۵

تأثیر زمان و مکان در احکام: احکام الهی از جمله احکام اوکی، ثانوی و حکومتی، در زمان ورودشان، متعلق و موضوعی دارند که قیود و شرایط خاص خود را می طلبند و تا مادامی که موضوع و متعلق آنها و یا قیود و شرایطشان تغییر نکند، هم چنان به قوت خویش باقی هستند و تغییر نمی پذیرند، ولی وقتی موضوع یا متعلق حکم، تحت تأثیر تغییرات درونی و بیرونی زمان و مکان تغییر کند و یا قیود و شرایطش عوض شود و یا مصالح و ملاکات احکام تغییر کند، ضرورتاً حکم نیز تغییر می کند؛ چرا که نسبت موضوع به حکم شبیه نسبت علت به معلول است و این شامل تمام احکام عبادی و معاملی به معنای اعم می شود.

تأثیر زمان و مکان در موضوعات: برخی از موضوعات احکام همواره در گذر زمان دست خوش تغییرات می شوند و به تبع آن احکام آنها نیز تغییر می کند. به طور کلی مباحثی که در کتب فقهی تحت عنوان «استحاله»، «انقلاب» و «تبعیت» مطرح است، در زمینه تحولات موضوعات و عوض شدن احکام آنهاست، و همان طور که قبلاً گفته شد تنها مرجع تشخیص تغییر موضوعات، عرف است، و بحث چندانی در این زمینه وجود ندارد، اما درباره کیفیت تأثیر زمان و مکان در موضوعات مباحثی ذکر شدنی است.

گونه های مختلف تغییر موضوع: به طور کلی تأییراتی که از زمان و مکان

در موضوعات می گذارد، به دو دسته تقسیم می شوند:

۱. تأییراتی که به طور مستقیم ماهیت موضوعات را متحول می سازد؛

۲۵. کیهان اندیشه، شماره ۵۰، مقاله نقش زمان و مکان در اجتهاد، مهر و آبان ۱۳۷۲.

۲. تأثیراتی که به طور مستقیم شرایط بیرونی موضوعات را متحول می‌سازند و سپس این تحولات موجب تغییر و تحول موضوعات می‌شوند. نوع اوکل گاهی به این صورت است که ماهیت یک موضوع تبدیل به ماهیت دیگری می‌شود، مانند: این که ماهیت کلب با افتادن در نمک زار تبدیل به ماهیت نمک می‌شود پس حکم نجاست نیز تبدیل به حکم طهارت می‌شود. البته در این جا ماهیت فلسفی مقصود نیست بلکه ماهیت عرفی مراد است؛ یعنی در نزد عرف کلب و نمک را دو ماهیت مختلف می‌دانند و در اصطلاح فقه به این نحوه از تغییر، استحاله می‌گویند. و گاهی به این صورت است که ماهیت موضوع عوض نمی‌شود بلکه اوصاف و قیود ظاهری آن تغییر می‌کند. برای نمونه: شراب به سرکه تبدیل می‌شود و شاید در نظر عرف سرکه و شراب به صورت دو ماهیت مختلف نباشند، ولی زایل شدن یکی از صفات ظاهری یعنی مسکریت از شراب و تبدیل آن به سرکه، موجب می‌شود حکم نجاست از آن برداشته می‌شود. یا هنگامی که خون بدن انسان به بدن پشه انتقال می‌یابد، ماهیت خون عوض نمی‌شود، ولی در نظر عرف بر اثر انتقال خونی که جزء بدن انسان بوده به بدن حیوانی که ذاتاً خون آن نجس نیست، یکی از قیود ظاهری آن تغییر می‌کند و موجب طهارت آن می‌گردد.

فقها به دلیل همین تبدیل اوصاف ظاهری موضوع و تغییر حکم آن، به حلّ یکی از مسائل مستحدثه به نام ترقیع (پیوند اعضا) پرداخته‌اند. برای نمونه: در عمل‌های جراحی که از مواضع غیر حساس بدن پوستی را جدا می‌کنند و به محل‌های حساس بدن مانند صورت پیوند می‌زنند، در هنگام جدا شدن پوست، هر چند عضو قطع شده از بدن زنده در حکم میت و نجس است، بر اثر پیوند زدن آن بر روی صورت بیمار و جاری شدن خون و روح در آن، صفت ظاهری میت بودن زایل می‌شود و حکم نجاست نیز برطرف می‌گردد.<sup>۲۶</sup>

اما در نوع دوم، یعنی آن گونه تأثیراتی که مستقیماً متوجه موضوعات احکام نمی گردد و ماهیت و اوصاف ظاهری آنها را تغییر نمی دهد بلکه در ابتدا اوضاع و شرایط بیرونی موضوعات را متحول می سازد و در مرحله بعد بر اثر تحولات بیرونی، موضوعات را تغییر می دهد، نحوه تغییر موضوع به این صورت است که در واقع تغییر و تحولات صفات باطنی موضوع، زمینه عوض شدن موضوع حکم را ایجاد می کند. برای نمونه: در گذر زمان انسان در سطوح مختلف علمی، از جمله دانش پزشکی پیش رفت. این تغییر و تحول بیرونی در موضوعی به نام خون تأثیر گذاشت و یکی از صفات های باطنی آن را یعنی نداشتن منفعت محلله را تغییر داد. امروزه با تزریق خون جان انسان های بسیاری حفظ می شود، و از این طریق، خون از بالاترین منفعت محلله برخوردار می گردد.

بنابراین، اگر در گذشته به دلیل عدم برخورداری از چنین صفتی خرید و فروش خون حرام بود، امروزه با تغییر این وصف، حکم آن نیز تغییر می کند و خرید و فروش خون جایز می گردد.

در این موارد نیز وظیفه تشخیص موضوعات یعنی این که کدام موضوع صفت باطنی اش تغییر کرده و تبدیل به موضوع جدید شده و کدام موضوع به این مرحله نرسیده، به عهده عرف است، ولی مع الأسف به علت غیر محسوس بودن این صفات و به علت ناآشنا بودن برخی از فقها از اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه درباره مسائل مستحدثه، احکامی صادر می شود که فاصله زیادی نسبت به احکام واقعیه دارد. حضرت امام(ره) در موارد متعددی توجه فقهای عظیم الشان را به این نوع دوم از تأثیرات زمان و مکان و تغییرات صفات باطنی موضوعات، متوجه ساخته اند؛ چنان که در آن پیام معروف چنین فرمودند:

«زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسئله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسئله در

روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنی که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد...»<sup>۲۷</sup>

و در جایی دیگر شناخت کامل از اوضاع و شرایط بیرونی موضوعات را از ویژگی های یک مجتهد جامع معرفی می کنند:

«آشنایی با روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته شده آنان... از ویژگی های یک مجتهد جامع است.»<sup>۲۸</sup>

البته از گذشته های دور در نزد فقیهان بزرگ چنین مسئله ای وجود دارد که پاره ای از موضوعات با وجود این که هیچ گونه تغییری در ظاهر آنها رخ نداده، اما با دگرگونی اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه، تبدیل به موضوعی جدید می شوند و حکم جدیدی را می طلبند.

مرحوم شهید ثانی (ره) بعد از آن که در مورد خرید و فروش آلات غنا حکم حرمت را جاری می سازد، می فرماید:

«اگر برای این وسایل منفعت حلالی تصور گردد، حکم به حلیت بعید نیست.»<sup>۲۹</sup>

۲۷. صحیفه نور، ج ۹۸/۲۱.

۲۸. همان، ج ۹۸/۲۱.

۲۹. مسالک الافهام، زین الدین بن علی العاملی، ج ۱۲۲/۳.



به این ترتیب گویا در بستر مناسبات حاکم بر عصر ایشان، موضوع آلات غنا از صفتی باطنی برخوردار بوده که قوام حکم آن وابسته به آن بوده است. به طوری که هرگاه در ظرف مناسباتی حاکم بر عصر دیگر، آن قید باطنی که عبارت است از نداشتن منفعت محلله تغییر کند، زمینه تغییر موضوع فراهم می شود و در نتیجه حکم حرمت خرید و فروش آلات غنا نیز تغییر می کند.

هم چنین صاحب جواهر با عنایت به تغییر و تحولات قیود باطنی موضوعات در ظروف مختلف زمانی، حکم استحباب تقسیم گوشت قربانی در منا را به سه قسمت (قسمی برای صدقه به فقرا، قسمی برای هدیه دادن به مؤمن و قسمی برای مصرف شخصی) و حکم مکروه بودن، خارج کردن آن از منا را ساقط شده می داند؛ زیرا به نظر ایشان در صدر اسلام از آن جا که گوشت های قربانی محدود و مردم فراوان بودند، بنابراین، شرایط حاکم بر آن زمان، چنان احکامی را می طلبید. اما در زمان های اخیر که انسان های فقیر اندک شده اند و گوشت های قربانی افزایش یافته اند، بیرون بردن آنها از منا مکروه نیست و تقسیم آنها به سه قسمت نیز لازم نخواهد بود بلکه می توان آنها را برای روزهای آینده ذخیره کرد.<sup>۳۰</sup>

به این ترتیب، در نزد این فقیه بزرگ، کم بودن گوشت قربانی و فراوان بودن مستحقان، صفتی باطنی در نظر گرفته شده است، به طوری که با دگرگون شدن اوضاع و زایل شدن آن، احکام سابق نیز از گوشت های قربانی ساقط می شود.

هم چنین از میان فقهای متأخر از جمله حضرت امام (ره) که عنایت خاصی به دو عنصر زمان و مکان و نحوه تأثیر آن دو در موضوعات احکام داشتند، در شناخت موضوعات و خصوصیات آنها کوشش های فراوانی شده و به این علت در حل مسائل مستحدثه فتاوی ایشان از ویژگی های خاصی برخوردار است.

ایشان در پاسخ استفتایی که پرسیده بود: «اگر شطرنج آلات قمار بودن خود را به طور کلی از دست داده باشد و چون امروز تنها به عنوان یک ورزش فکری از آن استفاده گردد، بازی با آن چه صورتی دارد؟» چنین فرموده بود:

«به فرض مذکور اگر برد و باختی در بین نباشد، اشکالی

ندارد.»<sup>۳۱</sup>

این فتوی نشان می دهد که حضرت امام (ره) وصف قمار بودن بازی با شطرنج را صفتی باطنی در تحقق موضوع حکم مؤثر می دانست و به این ترتیب، از نظر ایشان اگر در گذر زمان این وصف تغییر یابد و شطرنج از آلات مخصوصه قمار خارج شود، حکم آن نیز دگرگون می شود.

البته این فتوی با عکس العمل یکی از فقها مواجه شد و او در طی نامه ای اشکالی را مطرح کرد و حضرت امام در مقام پاسخ به آن اشکال مطالبی سرنوشت ساز بیان فرمود که توجه به این سؤال و جواب می تواند این مبحث را روشن سازد. متن اشکال چنین است:

«سائل محترم از کجا ادعا می کند که امروز شطرنج آلت قمار بودن خود را به کلی از دست داده است و تنها ورزش فکری شده است؟ ... در روایت معتبره از سکونی از حضرت صادق (ع) آمده است:

”قال (ع): قال رسول الله (ص) أنها کم عن الزفن والمزمار و عن الکویات والکبرات و قال (ع) نهی رسول الله (ص) عن اللعب بالشطرنج والزور ...“

هر دو دلیل اطلاق دارد. بنابراین، استفاده می کنیم بازی با شطرنج حرام است؛ چه آلت قمار را از دست بدهد یا نه، و دعوی انصراف، منشأ صحیحی می خواهد که به نظر

نمی‌رسد، و آنچه ممکن است گفته شود، مثل غلبه یا آلیت در آن زمان، منشأ صحیحی ندارد و در حدّ خود فحوص کرده و حجتی برخلاف اطلاق مزبور نیافتیم.<sup>۳۲</sup>

حضرت امام در پاسخ این نامه، نوشت:

«بنابر نوشته جناب عالی، زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری که ذکرش رفته است و اکنون که مصارف به صداهای مقابل آن رسیده است، راهی نیست، ورهان در سبق و رمایه مختص به تیر کمان و اسب دوانی و امثال آن که در جنگ‌های سابق به کار گرفته می‌شده است و امروز هم تنها در همان موارد است، و انفال که بر شیعیان تحلیل شده است، امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذاهی جنگل‌ها را از بین ببرند و آنچه را که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است، نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ کس هم حق نداشته باشد مانع آنها باشد، منازل و مساجدی که در خیابان‌کشی‌ها برای حلّ معضلات ترافیک و حفظ جان هزاران نفر مورد احتیاج است، نباید تخریب گردد و امثال آن، و بالجمله آن گونه که جناب عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند...»<sup>۳۳</sup>

با توجه به این ایراد و پاسخ، به وضوح می‌توان به علت طرح چنین اشکالی

۳۲. نشریه پاسدار اسلام، سال هفتم، شماره ۱۰/۸۳، مقاله بحثی پیرامون فتوای امام خمینی در رابطه با آلات موسیقی و شطرنج.

۳۳. صحیفه نور، ج ۲۱/۳۴.

از سوی شخص ایرادگیرنده و تمام کسانی که از چنین طرز تفکری برخوردار هستند، پی برد؛ چنین افرادی تصور می کنند موضوعات احکام صرفاً با تغییر ماهیت و یا تغییر صفات ظاهری آنها تغییر می کنند، در حالی که ایشان از صفات باطنی موضوعات به سبب غیر محسوس بودن آنها و ناآشنایی با دو عنصر زمان و مکان کاملاً بی خبرند. بنابراین، تصورشان درباره شطرنج چنین است که با گذشت زمان نه ماهیت آن تغییر نموده و نه صفات ظاهری آن، پس موضوع شطرنج هم چنان باقی است و باید همان حکم سابق را درباره آن جاری کرد. اما حضرت امام (ره) با مطرح نمودن نقش تعیین کننده دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد همواره سعیشان بر این بود که توجه مجتهدان را به صفات و خصوصیات غیر محسوس و باطنی موضوعات جلب نمایند. به همین دلیل در آن پیام معروف که قبلاً ذکر شد، ایشان تصریح فرمودند که یک موضوع در حال حاضر ممکن است از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده باشد؛ یعنی ماهیت و خصوصیات ظاهری آن دگرگون نشده باشد، اما با تحول مناسبات حاکم بر هر عصری، همان موضوع به موضوعی جدید تبدیل می شود و قهراً حکم جدیدی را طلب می کند و در واقع رمز دگرگونی چنین موضوعاتی، تحول صفات و خصوصیات معنوی آنهاست که برای درک این خصوصیات و تحولات آنها باید با مناسبات تمدن های جدید و طبیعت حاکم بر جوامع گوناگون آشنا شد.

حضرت امام در این پاسخ، به موضوعاتی مانند: مصارف زکات، سبق و رمایه، انفال، تخریب منازل و مساجد برای حل معضل ترافیک و حفظ جان ها، اشاره کرده است که هر یک در ظرف زمانی خویش، خصوصیتی باطنی دارند، ولی امروزه در تمدن جدید آن قیود باطنی دست خوش تغییراتی شده و موجبات تغییر موضوعات فوق فراهم آمده است. لذا حضرت امام درباره هر یک از آنها فتوایی صادر فرموده که با احکام پیشین آنها کاملاً تفاوت دارد.

نگاهی به گفتار فقیهان درباره گونه های مختلف تغییر موضوع: در ادامه مبحث تأثیر زمان و مکان در موضوعات، به جهت تبیین فقهی گونه های مختلف تغییر موضوع، از جمله تغییر ماهیت و تغییر صفات ظاهری و باطنی موضوع، سزاوار است نگاهی به گفتار فقیهان بیفکنیم. مرحوم آقا ضیاء عراقی می نویسد:

«موضوع الاحکام الکلیه إنّما هو المفاهیم الکلیه و باختلاف القیود و تبادل الحالات یختلف المفهوم المأخوذ موضوعاً للحکم»؛<sup>۳۴</sup>

موضوع احکام کلی حقیقتاً مفاهیمی کلی هستند و با تغییر قیود و تبدل یافتن حالات، مفهوم و عنوانی که موضوع حکم قرار گرفته، دگرگون می شود. (و به تبع این دگرگونی، حکم نیز تغییر می کند.)

ایشان با همین عبارت مختصر، گونه های مختلف تغییر موضوع را بیان فرموده اند.

مرحوم شیخ انصاری (ره) همین مسئله را با عبارات گسترده تری اشاره می کند:

«کیف کان فالذی ینبغی أن یراد هنا من الاستحاله، استحالة الموضوع و تبدلها إلى مغایره عرفاً، سواء كان تبدلها بتبدل ذاتياتها او بعض خصوصياتها العرضیه. فلو فرضنا أن النجاسة حمل في كلام الشارع على الماء المتلبس بالتغير او المتصف بكونه في الكوز و زالت الصفة، زالت النجاسة لأن المحمول تابع للموضوع فيزواله يزول و ثبوته في موضوع آخر يحتاج إلى دليل... والتمسک بالاستصحاب غير معقول لأن بقاء

۳۴. نهاییه الافکار، شیخ ضیاء الدین عراقی، ج ۴/ ۱۰.

از نسخ احکام در برخی از آیات قرآن مجید، می توان فهمید که شارع مقدس اسلام برخی از احکام را که قبلاً دارای مصلحت بوده، بر اثر تغییر شرایط و انقضای مصلحت آنها، به وسیله احکامی دیگر، رفع کرده است؛ بدین معنی که پدیده نسخ در قرآن کریم، معلول تغییر و تحولات زمانه است.

الحکم فی غیر موضوعه غیر معقول؛ ۳۵

به هر صورت آنچه سزاوار است در این جا از استحاله مقصود باشد، عبارت است از استحاله موضوع قبلی و تغییر آن به موضوعی دیگر در نزد عرف؛ چه تبدل موضوع به تبدل ذاتیانش باشد، و چه این که تبدل در برخی از خصوصیات عرضی آن باشد. اگر این طور فرض کنیم که نجاست در کلام شارع بر آبی که متغیر است و یا متصف به بودن آن در کوزه است، حمل شده و این صفت از بین برود، نجاست نیز بر طرف می گردد؛ زیرا محمول تابع موضوع است و با از بین رفتن موضوع، زایل می شود و ثبوت آن محمول در موضوع دیگر به دلیل نیاز دارد و (برای بقای حکم) تمسک به استحباب معقول نیست؛ زیرا بقای حکم در غیر موضوعش معقول نیست.

سؤال مهمی که در ارتباط با این مسئله مطرح می شود این است که: آیا تبدل و تغییر هر قید و صفتی از موضوع، می تواند موجب تغییر مفهوم و عنوان آن گردد تا در نتیجه دگرگونی حکم را نیز به دنبال داشته باشد؟ مسلماً این طور  
 ۳۵. کتاب الطهاره، روح الله خمینی/ ۳۴۴، باب فی ان الارض تطهر.

نیست بلکه با بررسی کلمات فقها این گونه برداشت می شود که آن خصوصیتی که در ادله احکام ذکر می شود و از حیثیت تقییدیه برخوردار است؛ یعنی به گونه ای در موضوع حکم اخذ می شوند که قوام مفهوم موضوع به آنان است، در این صورت، تغییر آنها زمینه تغییر موضوع را فراهم می سازد و به تبع آن حکم نیز دگرگون می شود. برای نمونه: از اوصاف ظاهری موضوع در موضوع خمر قید اسکار اخذ شده است و با زوال این قید، تبدل موضوع حادث می شود و در نتیجه حکم نیز تغییر می کند. اما چنانچه تنها رنگ آن تغییر کند، تبدل این خصوصیت از موضوع موجب تبدل حکم حرمت از موضوع خمر نمی گردد. یا آب انگوری که به جوش آمده و دو ثلث آن کم نشده، موضوع حکم حرمت است و هرگاه یکی از قیود و خصوصیات آن زایل شود، حکم حرمت نیز برطرف می شود.

همان طور که قبلاً ذکر شد، خون با قید عدم مالیت موضوع حکم حرمت خرید و فروش آن قرار گرفته است و هرگاه این صفت باطنی تغییر کند؛ یعنی خون دارای مالیت گردد، موضوع حرمت نیز دگرگون می شود و در نتیجه تغییر حکم را به دنبال خواهد داشت. به عبارت دیگر، ملاک حکم صحت خرید و فروش خون، مالیت است و این ملاک به عنوان یک صفت باطنی، بر اثر تغییر شرایط بیرونی موضوع، بر موضوع عارض می شود و حکم قبلی آن را تغییر می دهد.

چنانچه ماهیت موضوع عوض نشود و اوصاف ظاهری و باطنی مقوم مفهوم موضوع و یا به عبارت دیگر مقوم حکم، دگرگون نشود بلکه اوصافی تغییر کند که قوام مفهوم موضوع وابسته به آنها نباشد و در اصطلاح تنها از حیثیت تعلیلیه برخوردار باشد، در این صورت موضوع تغییر نمی کند و در نتیجه حکم نیز تغییر نخواهد کرد. یکی از مواضع حساس اجتهاد، همین مرحله تفکیک صفات موضوع و تشخیص حیثیات آنان است.

مرحوم شیخ انصاری (ره) با بیانی دقیق درباره این نکته می نویسد:

«فاعلم أنه كثيراً ما يقع الشك في الحكم من جهة الشك في أن موضوعه و محله هو الامر الزايل ولو بزوال قيده المأخوذ في موضوعيته حتى يكون الحكم مرتفعاً او هو الامر الباقي و الزايل ليس موضوعاً ولا مأخوذاً فيه فلو فرض شك في الحكم كان من جهة أخرى غير الموضوع كما يقال ان الحكم النجاسة في الماء المتغير موضوعه نفس الماء والتغير علة محدثة للحكم فيشك في عليته للبقاء»؛<sup>۳۶</sup>

پس بدان در بسیاری از موارد سبب شک در حکم آن است که مشخص نیست آیا موضوع و محل حکم امری زایل است، هر چند به وسیله زوال قیدی که در موضوع اخذ شده، تا در نتیجه حکم نیز برطرف شود و زایل گردد، و یا این که موضوع ثابت است و آنچه زایل شده نه موضوع است و نه قیدی که در موضوع اخذ شده است. اگر بر فرض شکی در حکم باشد، از جهت دیگری غیر از موضوع است. چنان که گفته می شود، موضوع حکم نجاست در آب متغیر، خود آب است و تغیر علت محدثه حکم است و در علتش برای بقا، شک وجود دارد.

مرحوم شیخ (ره) در عبارت فوق ضمن اشاره به مسئله حساس تفکیک و تشخیص صفات و قیود موضوعات و شکی که از این ناحیه بر احکام عارض می شود، با ذکر مثالی این نکته را به خوبی تبیین فرموده اند که ممکن است با وجود زوال و صفی ظاهری از موضوع، موضوع هم چنان ثابت باشد و در نتیجه حکم آن نیز دگرگون نشود؛ زیرا در واقع شرعاً و عرفاً چنان قیدی در مفهوم



موضوع اخذ نشده است. توضیح مثال ایشان این است که هرگاه آبی بر اثر ریختن خون رنگش تغییر کرد، نجس است و اگر با گذشت زمان رنگ خون خود به خود از بین رفت و به عبارتی صفت ظاهری تغییر، زایل شد، در این صورت حکم نجاست هم چنان باقی است و می توان استصحاب بقای حکم را درباره آن جاری کرد؛ زیرا قید تغییر، نقشی در مفهوم موضوع حکم نداشته است تا با زوال آن، موضوع تغییر کند. پس با بقای موضوع، حکم نیز هم چنان باقی است بلکه تغییر صرفاً سبب نجاست آب است. به عبارت دیگر، مرحوم شیخ (ره) برای وصف تغییر، حیثیت تعلیلیه قائل است، نه حیثیت تقییدیه، همان طور که ملاقات دست نجس با آب مضاف سبب نجاست آب می شود و اگر انسان دست خود را از آن آب بردارد، باز هم حکم نجاست باقی است؛ زیرا موضوع حکم نجاست خود آب است و تماس دست انسان با آب علت محدثه نجاست است، نه قید موضوع تا با زوال آن، موضوع زایل شود و در نتیجه حکم نجاست نیز برداشته شود.

در نتیجه نمی توان هر قیدی را به عنوان قید موضوع به شمار آورد تا تبدل موضوع را به زوال آن قید مستند بدانیم.

راه های کشف قیود موضوع: برای مجتهد شناخت و بررسی قیود موضوعات و دریافت این که کدام قید، در عنوان موضوع دخالت دارد تا با زوال آن موضوع نیز زایل شود و کدام قید، در مفهوم موضوع دخیل نیست، بسیار اهمیت دارد، راه های ارایه شده در جهت دست یابی به قیود موضوعات عبارت است از:

۱. کشف قید از راه دلیل: گاه به وسیله خود دلیل قیود ظاهری و باطنی موضوعات مشخص می گردد. مانند روایت ذیل که امام صادق (ع) در تفسیر مواردی که در آنها تقیه جایز است با صراحت به صفتی باطنی در موضوع تقیه اشاره می فرمایند، به طوری که هرگاه چنین قیدی در موضوع تقیه احراز شود، تقیه جایز

می شود و اگر در شرایطی در موضوع تقیه چنین قیدی تغییر کند و یا وجود نداشته باشد حکم تقیه نیز تغییر می کند و تقیه جایز نیست. آن روایت چنین است:

«و تفسیر ما یتقی مثل آن یكون قوم سوء ظاهر حکمهم و فعلهم علی غیر حکم الحق و فعله فکل شیء یعمل المؤمن بینهم لمکان التقیه ممّا لایؤدی الی الفساد فی الدین فإِنَّه جایز»؛<sup>۳۷</sup>

تفسیر مورد تقیه مثل این است که گروه و جماعتی باشند که حکم و عملکرد آنها برخلاف حکم و عملکرد حق باشد. پس هر عملی که شخص مؤمن در میان آن جماعت به مقتضای تقیه انجام می دهد، جایز است، منتهی مادامی که آن عمل منجر به فساد دین نگردد.

پس آن اعمال و مصادیقی که موجب فساد دین می شود، عنوان موضوع تقیه بر آنها صدق نمی کند و نمی توان درباره آن حکم جواز را صادر نمود.

۲. کشف قید از راه انصراف اطلاقات: بدون تردید ادله لفظیه در صورتی شامل همه مصداق های موضوع حکم شرعی چه در زمان صدور نص و یا غیر آن می شود که اطلاق آنها توسط مقدمات حکمت به اثبات رسیده باشد؛ زیرا معروف در نزد اصولیان این است که در ذات لفظ اطلاق وجود ندارد. برای نمونه: وقتی دلیل لفظی می گوید: «أعتق رقبة» لفظ رقبه که موضوع حکم وجوب است به خودی خود شامل تمام مصادیق برده ها از جمله مؤمن و غیر مؤمن نمی شود بلکه اطلاق آن نیاز به مقدماتی دارد که از آنها به عنوان مقدمات چهارگانه حکمت نام می برند. آن مقدمات عبارت اند از:

الف. متکلم در مقام بیان باشد و واقعاً بخواهد مقصود خود را شرح دهد و در مقام ابهام و اجمال نباشد.

۳۷. وسائل الشیعه، شیخ حرّ العاملی، ج ۱۱/۴۶۹، باب ۲۵، فی ابواب الامر و النهی، حدیث ۶.

ب. متکلم بیانی را که حاکی از تقیید موضوع حکم باشد، نگفته باشد. برای نمونه: بگوید: «اعتق رقبة مؤمنة».

ج. دلیل به برخی از افراد، انصراف نداشته باشد؛ یعنی اگر ذهنیت شنوندگان طوری باشد که وقتی متکلم می گوید: «اعتق رقبة» در ذهن آنها، رقبه قیدی به همراه داشته باشد، مانند: «مؤمنة» که به این ترتیب لفظ رقبه به افرادی خاص انصراف داشته باشد که در این هنگام اطلاق موضوع حکم به اثبات نمی رسد. بنابراین، گرچه مولی قید ایمان را به همراه موضوع حکم نیاورده است، انصراف مانع از اطلاق دلیل می گردد و شامل تمام مصادیق موضوع نمی شود.

د. قدر متیقن در مقام مخاطب وجود نداشته باشد؛ یعنی در اطلاق خطاب مولی یعنی «اعتق رقبة» چنانچه مورد خاصی مورد نظر مولی باشد که عبارت باشد از رقبه مؤمنة، در این صورت، اطلاق رقبه شامل رقبه کافره نمی گردد.<sup>۳۸</sup>

نکته مورد نظر ما همان مقدمه سوم است. چنانچه شرایط زمانی و مکانی مقارن با صدور روایات دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد و طبیعت و اقتضائات جامعه ای که ظرف صدور ادله را تشکیل می دهد، مورد مطالعه قرار گیرد و بر اثر آن چگونگی ذهنیت حاکم بر عرف آن جامعه مکشوف گردد، متوجه خواهیم شد برخی از موضوعات احکام در عصر صدور، منصرف به مصادیقی است که ویژگی و قیود خاصی دارد و به این وسیله از راز قیود پنهانی و غیر محسوس موضوعات پرده برداشته می شود، و چنانچه در مناسبات حاکم بر تمدن جدید، آن قیودهای نامحسوس تغییر کرده باشد، موجبات تغییر موضوع و به تبع آن دگرگونی حکم، فراهم خواهد شد. چنین روشی را می توان در روایات متعددی از معصومان(ع) مشاهده کرد، از جمله در مسئله «مقدار ولایت پدر بر

۳۸. کفایه الاصول، محمد کاظم آخوند خراسانی، ج ۱/ ۷۶-۷۷ و ۲۴۸-۲۴۷.

تصرف در اموال فرزندان» برخی با تمسک به روایت «انت و مالک لایبک؛ تو و دارایی ات از آن پدرت هست.» چنین استنباط کرده بودند که پدر می تواند هرگونه تصرفی را در مال فرزند داشته باشد، ولی در روایت ذیل امام صادق (ع) با بیان شأن صدور آن و خصوصیات موضوع، اطلاق روایت را جایز ندانسته اند:

«عن حسین ابن علاء انه قال قلت لأبي عبدالله (ع) ما یحلّ للرجل من مال ولده؟ قال قوته بغير سرف اذا اضطرّ الیه قال قلت له: فقول رسول الله (ص) للرجل الذی اتاه فقدم أباه فقال له: "أنت و مالک لایبک" فقال: انما جاء بأبیه الی النبی (ص) فقال یا رسول الله هذا أبی و قد ظلمنی میراثی عن أمی فأخبره الاب انه قد أنفق علیه و علی نفسه و قال: "أنت و مالک لایبک" ولم یکن عند الرجل شیء أو کان رسول الله یحبس الاب للابن؟»؛ ۳۹

حسین بن علاء می گوید به امام صادق (ع) گفتم: تا چه مقداری پدر می تواند در مال فرزندش تصرف کند؟ فرمود: به مقدار روزی اش آن هم بدون اسراف و به هنگام ضرورت. به حضرت گفتم: پس روایت پیامبر درباره مردی که پدرش را برای محاکمه به نزد پیامبر آورده بود، فرمود: «تو و اموالت از آن پدر هستی» چه می شود. فرمود همانا پدر را به نزد پیامبر برد و گفت: «ای رسول خدا پدر من در مورد میراث مادرم به من ستم کرده است» پدرش به او خبر داد که او میراث را برای خود و فرزندش هزینه کرده است. در این هنگام فرمود: «تو و اموالت از آن پدرت هستی.» در حالی که از آن اموال در نزد

پدر چیزی باقی نمانده بود. آیا پیامبر پدر را به خاطر فرزند حبس می کرد؟

بدین ترتیب، امام(ع) با بیان جهت صدور روایت و ذکر قراین حالیه موضوع، مانع اطلاق روایت «انت و مالک لایک» شدند و آن را در یک مورد خاص محدود کردند.

و از جمله روایت معروف حضرت علی(ع) است که قبلاً هم ذکر شد؛ وقتی در مورد حدیث پیامبر(ص) از ایشان سؤال شد که ایشان فرموده اند پیری را تغییر دهید و به یهودیان شبیه نشوید؛ یعنی موی سر و لحيه را خضاب کنید. حضرت علی(ع) در مقام پاسخ به این سؤال فرمودند:

«حضرت رسول(ص) این حدیث را در شرایطی فرمودند که دین داران کم بودند. اما در این زمانه که قلمرو دین گسترده شده و نظام و حکومت استقرار یافته است، آن حکم قبلی اجرا نمی شود و مردم می توانند بر طبق سلیقه خود رفتار کنند.»<sup>۴۰</sup>

در این روایت، امام(ع) با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط حاکم بر عصر صدور روایت پیامبر(ص)، اطلاق روایت را منصرف به شرایط خاص آن روز، دانسته اند و به این وسیله در واقع از قید باطنی موضوع خبر داده اند. با این توضیح که در شرایط حاکم بر عصر پیامبر(ص) خضاب کردن موی سر و لحيه به عنوان یک تاکتیک جنگی و دفاعی به وسیله ای برای تضعیف روحیه دشمن تبدیل شده بود و پیامبر(ص) خضاب کردن را با همین قید، به عنوان موضوع حکم وجوب یا جواز در نظر گرفته بودند، اما با تغییر اوضاع و شرایط، وقتی که این موضوع قیدش را از دست داد؛ یعنی خاصیت تاکتیکی آن زایل شد، زمینه زوال موضوع و به تبع آن دگرگونی حکم نیز فراهم گردید. هم چنین امام باقر(ع) در بیان توضیح حدیث پیامبر(ص) که از نگهداری بیش از سه روز

۴۰. نهج البلاغه سید رضی، کلمات قصار، کلام هفدهم/۱۰۹۴.

گوشت قربانی نهی فرموده بودند، با تصریح بر شرایط صدور حدیث اطلاق آن را منصرف بر شرایط آن روز دانسته اند:

«عن ابی جعفر (ع) كان النبی (ص) نهی أن تحبس لحوم الاضاحی فوق ثلاثة أيام من أجل الحاجة فأما اليوم فلا بأس به»؛<sup>۴۱</sup>  
 امام باقر (ع) فرمودند: پیامبر در نگهداری بیش از سه روز گوشت قربانی (در منا) نهی فرموده بودند که این حکم به سبب احتیاج مردم بود، اما امروز نگهداری بیش از سه روز مانعی ندارد».

تفسیر فرمایش ایشان این است که می فرماید: طبیعت حاکم بر جامعه پیامبر (ص) چنین حکمی را اقتضا داشت، ولی در شرایط موجود چنین اقتضایی وجود ندارد؛ زیرا در شرایط آن روز تعداد فقیران زیاد بود و نگهداری بیش از سه روز گوشت قربانی در منا به زیان آن اوضاع بود، ولی با تغییر وضع و کاهش تعداد فقیران، در واقع قید موضوع زایل شده است. به عبارت دیگر، گویا پیامبر (ص) فرموده اند، نگهداری گوشت قربانی بیش از سه روز با این قید که چون در شرایط فعلی به ضرر جامعه است، جایز نیست و با زوال چنین قیدی از موضوع، زمینه تحول موضوع و به تبع آن دگرگونی حکم نیز فراهم می گردد.

فقه‌های بزرگ شیعه نیز پیرو معصومان (ع) در حین استنباطات خویش همواره اوضاع و شرایط حاکم بر عصر صدور نصوص را در نظر داشته اند و بدین وسیله انصرافات ادله را دریافته اند و به واسطه همان انصرافات به قیدهای موضوعات رهنمون شده اند.

از جمله فقیه نامدار شیعه مرحوم شهید اول درباره یکی از این موارد چنین می نویسد:

«يجوز تغيير الاحكام بتغيير العادات ... و منه الاختلاف بعد

۴۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۴۸، کتاب الحج، ابواب الذبح، باب ۴۱، حدیث ۴.

الدخول في قبض الصداق فالمروري تقديم قول الزوج عملاً بما كان عليه السلف من تقديم المهر على الدخول ... تبعاً لتلك العادة فالآن ينبغي تقديم قول الزوجه؛<sup>۴۲</sup>

جایز است احکام با دگرگونی عادت های مردم تغییر کند. از جمله مواردی که حکم با تحول شرایط زمانی و تغییر عادت ها عوض شده است، موضوع اختلاف زن و شوهر در گرفتن مهر است بعد از دخول. در روایت، قول شوهر مقدم است؛ زیرا گذشتگان صالح این گونه بودند که مهر را شوهر قبل از زناشویی به همسر می پرداخته و از عادت زمانه خویش پیروی می کرده است. اما الآن سزاوار است قول زوجه مقدم باشد (و نمی توان بر طبق همان روایت عمل کرد؛ زیرا امروزه عادت مردم چنین است که مهریه را در ذمه نگه می دارند و به همسر نمی پردازند).

و به جهت همین ذهنیت حاکم بر عرف است که در مسئله «ادعای مهر بعد از مرگ شوهر» نیز امام صادق(ع) فرموده است، ادعای زن مورد قبول نیست و چیزی از این بابت به او پرداخت نمی شود.<sup>۴۳</sup> ولی مرحوم شیخ حر عاملی(ره) در توضیح آن می نویسد:

«قد ذكر بعض علمائنا أن العادة كانت جارية مستمرة في المدينة بقبض المهر كله قبل الدخول وأن هذا الحديث وأمثاله وردت في ذلك الزمان فإن اتفق وجود هذه العادة في بعض البلدان كان الحكم ما دلت عليه والأفلا»؛<sup>۴۴</sup>

۴۲. القواعد والفوائد/ ۶۶.

۴۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۵، کتاب النکاح، حدیث ۸.

۴۴. همان، ج ۱۶/۱۵، کتاب النکاح، حدیث ۸.

بعضی از علمای ما گفته اند در شهر مدینه عادت مردم چنین بوده که تمام مهر را قبل از زناشویی دریافت می کردند و این حدیث و امثال آن در چنین دوره ای وارد شده است. چنین عادتی در هر جایی وجود داشته باشد، حکم همان خواهد بود که روایت دلالت نموده و اگر عادت این گونه نباشد، حکم هم تغییر خواهد کرد.

بنابراین، علما با توجه به شرایط زمانی و مکانی صدور روایات و قراین موجود در ظرف صدور، دریافته اند حکم تقدم قول زوج در روایات فوق بر موضوعی حمل گردیده که از قیدی پنهان و نامرئی برخوردار است. یعنی موضوع عبارت است از ادعای مهر از سوی زن، و آن مقید به این است که در زمانی این ادعا مطرح گردیده که عادت و ارتکاز مردم بر پرداخت مهریه قبل از زناشویی است، ولی با تغییر عادت مردم چنین قیدی از موضوع منتفی شده است و با انتفای آن موضوع تغییر کرده و زمینه عوض شدن حکم را فراهم کرده است. به همین جهت است که حضرت امام (ره) توجه به شرایط زمانی و مکانی مقارن با صدور روایات دریافت انصرافات روایات را شرطی لازم برای استنباط احکام معرفی می کند و در این باره چنین می نویسد:

«انّ اللازم علی الفقیه الباحث فی الاستظهار من الروایات و دعوی الانصراف والاطلاق والغلبة والنדרه ملاحظه العصر والمحیط الذین صدرت الروایات فیهما فرّما یکون فی عصر أو مصر انصراف دون غیرهما ألا تری أن الدینار فی الاعصار القدیمة کان منصرفاً الی الذهب المسکوک بسکة المعامله و فی عصرنا منصرف الی الدینار المتعارف ای الاوراق التقدییه، لِمکان اختلاف العصرین فی الشیوع وعدمه»؛ ۴۵



بر شخص فقیهی که در مقام برداشت از روایات است و ادعای انصراف یا اطلاق و یا قدرت و غلبه وجود برخی از افراد مطلق را می کند، لازم است ظرف زمان و محیطی که روایات در آن صادر شده مورد ملاحظه قرار دهد؛ زیرا ممکن است اطلاق روایت، در آن ظرف از زمان و مکان به فرد یا افرادی انصراف داشته باشد که در زمان و مکان دیگر آن انصراف وجود نداشته باشد. چنان که دینار در زمان های گذشته منصرف به طلائی بوده که منقوش به سکه معاملی بوده، اما در زمان ما منصرف به مصداق دیگری به نام اوراق نقدی است.

و ایشان با مبنی قرار دادن همین روش یعنی بررسی شرایط زمانی و مکانی نصوصی که در ظاهر به صورت مطلق خرید و فروش خون را حرام کرده اند، به انصراف حکم آنها پی برده اند و بدین وسیله قید باطنی موضوع را مکشوف ساخته اند. در این باره ایشان چنین می نویسند:

«والاظهر فيه جواز الانتفاع به في غير اكل و جواز بيعه لذلك فإن وردت فيه من الآية والرواية لا تدل على حرمة الانتفاع مطلقا... مع أنه لم يكن في تلك الاعصار للدم نفع غير الاكل فالتحريم منصرف اليه»؛<sup>۴۶</sup>

اظهر در خون آن است که به غیر از خوردن می توان از آن استفاده کرد و فروختن آن به این جهت نیز جایز است و آنچه در آیه و روایت آمده بر حرمت مطلق استفاده از خون دلالت نمی کند؛ زیرا برای خون در زمان نزول و صدور آیات و روایات منفعت محلی به غیر از خوردن وجود نداشت پس حکم حرمت خرید و فروش خون مطلق نیست و منصرف به منافع حرام است.

پس از نظر ایشان موضوع حکم حرمت، خون است، البته با این قید که هیچ گونه منفعت محله ای نداشته باشد. هم چنان که در سابق چنین بوده، اما امروزه در واقع این قید موضوع تغییر کرده؛ یعنی با پیشرفت دانش پزشکی برای خون منفعت محله ایجاد شده است. در نتیجه موضوع تغییر می کند و به تبع آن حکم حرمت تبدیل به جواز می شود. و مرحوم شهید صدر نیز در بیان تفسیر روایاتی که می فرمایند:

«ایما قوم احيوا شيئاً من الارض و عمروها فهم احق بها وهي لهم»؛<sup>۴۷</sup>

هر گروهی که مقداری از زمین را احیا و آباد کند، به آن سزاوارتر است و آن زمین از آن آنهاست.

می نویسد:

«این حکم در زمانی صادر شده که توانایی انسان برای به زیر کشت درآوردن زمین محدود بود. کشاورز هر قدر کوشش می کرد بیش از اندازه معینی از زمین را نمی توانست آباد کند. بنابراین، مزاحمتی برای سایرین ایجاد نمی شد، اما در عصر کنونی که کشاورز ابزار و آلات کشاورزی بسیار عظیمی را در اختیار گرفته، اگر با همین بیان حکم اجرا گردد، نظم و عدالت اجتماعی به مخاطره می افتد. از این جا می توان گفت حکم اباحه، به عصر خاصی اختصاص داشته و در سایر زمان ها به صلاح دید ولی امر بستگی دارد.»<sup>۴۸</sup>

بنابراین، به وسیله انصرافاتی که از مطالعه دقیق شرایط زمانی و مکانی

۴۷. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۷/۱۵۲، کتاب التجارات، فی احکام الارضیین، باب ۱۱، حدیث ۲۰.

۴۸. اقتصادنا، سید محمد باقر صدر/ ۷۲۵-۷۲۴.

عصر صدور روایات حاصل می شود، می توان گام های مؤثری در مسیر شناخت موضوعات حقیقی احکام و کشف قیودی که معصومان (ع) با اتکای بر متفاهمات و ارتکازات عرفی موجود در عصر خویش اظهار نفرموده اند، برداشت و به خوبی تشخیص داد که آیا حکم بر روی خود موضوع رفته است و انصرافی در کار نیست و به این ترتیب شامل تمامی مصادیق آن می شود و یا در حقیقت صفتی در مفهوم موضوع اخذ شده که در دلیل حکم از حیثیت تقییدیه برخوردار است، به نحوی که از موضوع حکم تفکیک ناپذیر است و تغییر آن باعث عوض شدن موضوع می شود.

۳. کشف قید از راه مناسبت حکم و موضوع (فهم و تفسیر اجتماعی نصوص): شهید سید محمدباقر صدر (ره) درباره معرفی اجمالی این روش و معرفی شخصی که در طرح و اجرای آن نقش مهمی داشته، می نویسد:

«اکنون برای نخستین بار ملاحظه می کنیم که عنصر فهم اجتماعی نصوص به صورت مستقل مطرح می شود و هنگامی که برخی از بخش های کتاب فقه الامام الصادق را می خوانیم می بینیم استاد بزرگ ما، شیخ محمدجواد مغنیه، در این تألیف خود این موضوع را طرح کرده و با دست خویش، فقه جعفری را به شکل زیبا از نظر شیوه و تعبیر و بیان درآورده است. آری، در این کتاب می بینیم عنصر جنبه اجتماعی از فهم دلیل و تمایز میان آن و جنبه لفظی خالص، در موارد متعدد مورد تأکید قرار می گیرد.»<sup>۴۹</sup>

و قبل از آن که به معرفی کامل این روش پرداخته شود سزاوار است برخی از پیش فرض ها و نظرات کلی مرحوم مغنیه، که در پیرامون احکام شریعت مطرح کرده، ایراد شود تا ضمن آشنایی با چنین نظراتی که زمینه ساز طرح چنین

مبنایی از سوی ایشان شده است، آمادگی بیشتری برای فهم تفصیلی آن ایجاد شود.

ایشان در مقاله ای که تحت عنوان «الاسلام بنظرة عصریه» (اسلام از دیدگاه نو عصری) به انگیزه عرضه نمودن قابلیت های شریعت و فقه اسلام در ارائه راه حل برای هر مسئله نوظهوری که در فقه مطرح می شود، در ابتدا شریعت اسلامی را شامل احکامی می داند که از حیث موضوع به سه قسم تقسیم می شود: ۱. عقاید؛ ۲. عبادات؛ ۳. معاملات.

وی موضوع عقاید را حقایقی می داند که خود به خود ثابت هستند و وجود آنها از چیز دیگری تحصیل نمی شوند و شارع وجود آنها را تأکید می کند و ایمان به آنها را واجب کرده است و عبادات را برخلاف عقاید، اموری اعتباری معرفی می کند که به امر شارع وجود می گیرند. بنابراین، او در این دو قسم از احکام به جهت این که عقاید اموری عینی و ثابت اند و عبادات اموری هستند که ماهیت آنها بستگی به اعلام و اذن شارع دارد، هیچ گونه تغییر و تحولی را تصورپذیر نمی داند. اما در قسم سوم از احکام یعنی معاملات، معتقد است که موضع رسول خدا(ص) در مورد تمام معاملات، مانند موضع هر قانون گذار قراردادی دیگر در زمان ما و هر زمانی بوده که مواد قانون را از آن دسته از عادات و تقلیدهای مردم که آنها را سالم و مفید ببینند، وضع می کند و آنچه را که مورد رضای او نباشد و خالی از فایده باشد، کنار می نهد. بدین صورت عادت و عرف، به متن قانون تبدیل شده و با اعمال قدرت، تنفیذ می شود.<sup>۵۰</sup>

بدین ترتیب، او بین نصوص عبادات و معاملات فرقی می گذارد که این فرق در حقیقت مبنای دیدگاه وی را در عنصر فهم اجتماعی از نصوص، تشکیل می دهد. او معتقد است که در عبادات، علت های احکام و ملاکات آنها قابل درک نیستند، ولی در معاملات می توان علل و ملاکات احکام را

۵۰. فلسفات اسلامی، محمدجواد مغنیه، مقاله اسلام بنظرة عصریه/ ۹۱۹-۹۱۶.

کشف کرد. او در این باره می نویسد:

«انّ الاحکام المعاملات لیس من صنع الشارع کي یجب التعبد بها، بل هی آراء و نظریات شخصیّه تجوز مخالفتها والعمل بضدها، و علیه کان التّغییر والتّجدید ممکن من المعاملات بالخصوص، بل یجب تبعاً لمصلحة الحیاة و تطورها فی کل مجتمع»؛<sup>۵۱</sup>

«همانا احکام معاملات ساخته شارع نیستند تا تعبدبردار باشند بلکه آنها آرا و نظرات شخصی هستند که مخالفت با آن و برخلاف آنها عمل کردن جایز است. بنابراین، تغییر و تحول در معاملات امکان دارد. بلکه این کار براساس مصلحت زندگی و اشکال گوناگون آن در هر جامعه ای واجب است.

ایشان در واقع براساس همین پیش فرض های ذهنی، روشی را برای کشف ملاک و علت حکم در معاملات ارائه می دهد و به طور مبسوطی آن را می پروراند که فقها در اصطلاح از آن به عنوان مناسبت حکم و موضوع و یا عنصر فهم اجتماعی از نص نام می برند. او در موارد متعددی از استنباطات خویش از آن روش بهره برداری کرده است که شایسته است به معرفی تفصیلی این روش، از زیان شهید محمدباقر صدر پرداخته شود. ایشان در مقاله «الفهم الاجتماعي النصوص فی فقه الامام الصادق (ع)» در بیان توضیح این روش مطالب ارزنده ای نگاشته اند که خلاصه فرمایش ایشان چنین است: منشأ ظهور لفظ که نشانگر درجه معینی از دلالت لفظ بر معنی است، یا از دلالت وضعی آن است، مانند: دلالت لفظ اسد بر حیوان درنده و یا از دلالت سیاقی آن، یعنی فهم عمومی لفظ، مانند هنگامی که شارع می گوید: غسل جمعه را انجام بده تا پاداش نصیبت شود از سیاق این جمله فهمیده می شود: غسل جمعه

شایسته است فقهای عظیم‌النشان در شرایط کنونی که تغییر و تحولات با توسعه ارتباطات و برخورد تمدن‌ها گسترش یافته است و سیل مسائل مستحدثه بر عرصه فقه و اجتهاد سرازیر شده، پیرو قرآن مجید و روایات امامان و شاگردان مکتب ایشان، توجه به دو عنصر زمان و مکان را مبنای استنباطات خویش قرار دهند.

مستحب است؛ زیرا اگر واجب بود با سیاق دیگری این حکم را بیان می‌کرد، برای نمونه می‌فرمود: اگر غسل جمعه را انجام ندهی کیفر خواهی دید. پس ظهور این جمله بر استحباب بر اثر دلالت سیاقی لفظ صورت گرفته است، ولی برای درک کامل و همه‌جانبه نصوص تنها نمی‌توان به ظهورات لفظی که بر اساس دلالات وضعی و سیاقی حاصل می‌شود، بسنده کرد بلکه توجه به بعد دیگری از نصوص لازم است که کتاب فقه الامام الصادق بدان پرداخته است و آن عبارت است از فهم اجتماعی نصوص؛ افراد در زندگی اجتماعی خود در کنار آگاهی‌های فردی خویش، از آگاهی مشترک و ذهنیت واحدی نیز برخوردار هستند که این آگاهی مشترک و ذهنیت واحد، سازنده ارتکازهای همگانی و سلیقه‌ای مشترک در زمینه‌های مختلف است که عرصه تشریح و قانون‌گذاری یکی از آن زمینه‌هاست. فقیهان ارتکازهای همگانی و سلیقه مشترک در زمینه تشریح و قانون‌گذاری را مناسبت‌های حکم و موضوع می‌نامند؛ بدین معنی که فقیه در پرتو ذهنیت واحد و مرتکزات تشریحی همگانی حکم می‌کند، موضوع چنین حکمی چه چیز باید باشد. برای نمونه: در روایاتی که بر تملیک آب نهر و یا چوب جنگل، به واسطه حیازت آنها دلالت دارند، فقیه به جهت مناسبت حکم با موضوع که در ذهن عرفی همگانی ثابت

است، تشخیص می دهد که موضوع حکم تنها آب و چوب نیست بلکه حیازت ثروت های طبیعی و خام، موضوع حکم تملیک است. با این مثال، تفاوت میان مدلول لغوی و لفظی نص با مفهوم اجتماعی آن کاملاً واضح می گردد. مرحوم مغنیه حدّ و مرز عنصر فهم اجتماعی نص را این گونه معین کرده است که فهم نصوصی که درباره عبادات وارد شده، براساس پیش فرض های ارتکازی اجتماعی جایز نیست، اما در نصی که در زمینه زندگی اجتماعی وارد شده، مانند معاملات، باید فهم اجتماعی آن را در نظر گرفت. بنابراین، هرگاه به ارتکاز آشکاری در رابطه با این گونه نصوص مواجه شدیم، حدّ و مرزهایی را که به وسیله آن معین می شود، باید بپذیریم.

به نظر شهید صدر همان طوری که ظهوراتی که از ناحیه لفظ ناشی می شود حجت هستند، ظهوراتی که از ناحیه ارتکازات اجتماعی به دست می آیند نیز حجت به شمار می آیند؛ زیرا متکلم از آن جهت که فردی از اهل زبان است، کلام خود را از جهت لفظی می فهماند و اما از آن جهت که شخص اجتماعی است، سخن خویش را از جهت اجتماعی می فهماند.

بر همین اساس، ایشان در وجه تمایز بین فهم اجتماعی نصوص و قیاس چنین می نویسند که فهم اجتماعی نص تنها عمل کردن به ظهور کلام است و این که حکمی را به موارد غیر منصوص گسترش می دهیم در صدد این نیستیم که غیر منصوص را به منصوص قیاس کنیم بلکه این گسترش به دلیل تکیه بر ارتکازی است که خود قرینه بر آن است که موضوع مذکور در نص تنها به عنوان نمونه است. ۵۲

استاد محمدجواد مغنیه (ره) در کتاب ارزشمند فقه الامام الصادق و هم چنین سایر فقهای بزرگ در موارد متعددی با مبنا قرار دادن همین قرینه ارتکازی (فهم اجتماعی نص) در مسیر شناخت موضوعات واقعی احکام و

کشف قيود باطنی آنها گام های مؤثری برداشته و استنباطات جدیدی را ارائه داده است. برای نمونه: استاد مغنیه (ره) با اتکا به این واقعیت که مسئلهٔ احتکار بُعدی از ابعاد زندگی اجتماعی انسان است، نصوص وارد شده در تعیین موارد احتکار را با تکیه بر ظهورات لفظی و لغوی تفسیر نمی کند. بلکه با استناد به فهم اجتماعی (عرفی) نصوص، به تفسیر آنها می پردازد. ایشان ضمن این که حرمت احتکار را ذاتی می داند، حرمت آن را بر همهٔ کالاهای مورد نیاز مردم توسعه می دهد. او با این عبارت به تبیین دیدگاه خود پرداخته است:

«أما ذكر الحنطة والشعير والتمر والزبيب والزيت في بعض روايات أهل البيت (ع) فإنه منزل على الغالب، و شدة الحاجة إلى هذه في ذلك العصر ولا يصلح ذكرها أبداً لتقييد القاعدة العامة التي ثبتت بالادلة القطعية المشار الى طرف منها آنفاً... بل أن بعض الروايات صريحة في ذلك، فقد روى الحلبي عن الامام الصادق (ع) أنه قال: "إن كان في المصر طعام غيره فلا بأس..." وفي رواية صحيحة اخرى أنه قال: "إن كان الطعام كثيراً يسمع الناس فلا بأس..." و معنى هذا أنه اذا تضايق الناس في الاحتكار بأس و جاء في كتاب المكاسب أن الشيخ الطوسي المعروف بشيخ الطائفة والقاضي وصاحب الوسيله و صاحب الدروس قالوا أن الاظهر أن تحريم الاحتكار مع حاجة الناس، أي أن علة التحريم هي حاجة الناس من حيث هي ثم قال صاحب المكاسب معلقاً على ذلك "فهو جيد".

و نقول نحن للفقهاء الذين خصصوا تحريم الاحتكار بالحنطة والشعير والتمر والزبيب، نقول لهم يلزمكم على هذا أن احتكار النفط والكهرباء غير محرم، مع العلم بأن الحيوة اليوم تستحيل بدونهما و أيضاً يلزمكم أن يكون احتكار السلاح



و منعه عمّن یرید الدفاع عن نفسه حلال لا بأس به ثم أي ضرر  
 اليوم فی احتکار التمر والزبيب؟ وأعتقد أنّ المستعمر لو اطلع  
 علی هذه الفتوی لرکع لها ومسجد، و کتبتها بأحرف من نور، و  
 أشاعها وأذاعها فی کلّ قطر، مادامت تحرم علیه احتکار التمر  
 والزبيب، وتبيح له احتکار الحديد والفولاذ، والذهب الاسود  
 والاصفر. وبالتالي، فإنّ الجمود علی حرفية النص فی مثل  
 هذه الموارد هو طعن فی الدين و شريعة سيد المرسلين؛<sup>۵۳</sup>

اما این کسه در برخی از روایات اهل بیت (ع) گندم، جو،  
 خرما، مویز و روغن نام برده شده، به دلیل احتیاج فراوان  
 مردم آن عصر و به طور طبیعی غلبه احتکار در این موارد بوده  
 است و ذکر اینها، به هیچ روی، صلاحیت تقييد آن قاعده  
 کلی (قبیح عقلي احتکار) را که با دلیل های عقلي و نقلی ثابت  
 شده، ندارد. بلکه برخی از روایات در این باب صراحت  
 داشتند. مانند: روایت حلبی از امام صادق (ع) که فرمود:  
 «اگر در آن منطقه، طعامی غیر از آن موجود است (نفر وختن و  
 احتکار طعام) اشکالی ندارد.» و در روایت صحیحه دیگری،  
 حضرت فرمودند: «اگر طعام به حدی زیاد است که مردم در  
 مضيقه قرار نداشتند، اشکالی ندارد.» مفهوم روایت این است  
 که اگر مردم در مضيقه و تنگنا قرار گرفتند، احتکار جایز  
 نیست. در کتاب مکاسب آمده: شیخ طوسی معروف به شیخ  
 الطایفه، قاضی و صاحب کتاب وسیله، و صاحب کتاب  
 دروس می گویند: آنچه با ظاهر روایات مناسب تر است، آن  
 است که حرام بودن احتکار به دلیل احتیاج مردم است؛ یعنی

علت تحریم، صرفاً احتیاج مردم است. سپس شیخ انصاری صاحب کتاب مکاسب همین قول را نیکو شمرده است. ما به فقیهانی که حرام بودن احتکار را به گندم، جو، خرما و مویز منحصر کرده اند، می‌گوییم: بنابراین لازم می‌آید که احتکار نفت و برق حرام نباشد، با این که می‌دانیم زندگی امروزه بدون این دو، محال است. هم چنین گفته شما لازمه اش این است که احتکار سلاح و منع کردن آن از کسانی که می‌خواهند دفاع کنند، اشکالی نداشته باشد. به علاوه احتکار خرما و مویز امروزه چه ضرری دارد؟ به نظر من، استعمارگران اگر از این فتوی آگاهی یابند، در برابر آن رکوع و سجده می‌کنند و با آب طلا می‌نویسند و در سرتاسر جهان انتشار می‌دهند تا زمانی که احتکار خرما و کشمش حرام باشد و احتکار آهن، فولاد، طلای سیاه و زرد و ... حرام نباشد. این گونه جمودگرایی بر لفظ حدیث در مثل این موارد، دین و شریعت پیامبر اسلام را لکه دار می‌کند.

از این بیان مفصل می‌توان فهمید که مرحوم مغنیه با تمسک به قاعده مناسبت حکم و موضوع یا فهم اجتماعی نصوص، موضوعات منصوصه باب احتکار از قبیل: خرما، کشمش، مویز و ... را در واقع مقید به قیدی باطنی می‌داند که آن عبارت است از: نیازمند بودن مردم به این موارد، و همین صفت را مقوم حکم حرمت احتکار نسبت به آن موارد معرفی می‌کند. پس به نظر ایشان اگر در کالاهایی از قبیل: آهن، فولاد، نفت، اسلحه و غیره چنین صفتی وجود داشته باشد؛ یعنی مردم در شرایطی به آنها نیاز داشته باشند، حکم حرمت احتکار شامل آنها نیز می‌شود. نمونه دیگر مربوط به باب سبق و رمایه است. مجموعه روایات در این باب مشروعیت مسابقه همراه با برد و باخت را

منحصر به موارد خاصی کرده اند. از جمله در روایت صحیحیه حفص از قول امام صادق(ع) چنین آمده است:

«السبق الألفی خفّ أو حافر أو نصل یعنی النضال»؛<sup>۵۴</sup>

(مشروع) نیست مسابقه دادن مگر در خفّ (اسب و حمار) و حافر (شتر و فیل) و تیراندازی.

و علی رغم این که فقهای شیعه به فلسفه استثنای این موارد اشاره کرده اند؛ برای نمونه: مرحوم محقق حلی در کتاب شرایع می نویسد:

«فائدتها بعث العزم علی الاستعداد للقتال والهدایة لممارسة النضال»؛<sup>۵۵</sup>

فایده سبق و رمایه برانگیختن اراده بر توانایی نبرد و آموزش و تمرین دادن تیراندازی است (تا بنیه دفاعی خویش را در برابر کفار تقویت کنند).

اما برخی از ایشان از جمله خود مرحوم محقق(ره) تعدی از موارد منصوصه به سایر موارد را جایز ندانسته اند.<sup>۵۶</sup> برخلاف این گروه، فقهای نظیر مرحوم مغنیه، و شهید محمدباقر صدر با تمسک به قاعده مناسبت حکم و موضوع تعدی از مصادیق منصوصه این باب به موارد مستحدثه غیر منصوصه را جایز دانسته اند. مرحوم مغنیه پس از آن که برای اثبات مشروعیت مسابقه اسب دوانی و تیراندازی روایاتی را ذکر می کنند، در ذیل آنها چنین می نویسد:

«وهنا سؤال يفرض نفسه و هو أن الحديث الشريف أجاز المسابقة بالسهم والخيول، و ما اليهما استعداداً لدفع العدو، و صده... و بديهية أن العدو لا يتسلح بالسهم ولا يعتد بالخيول،

۵۴. وسائل الشیعه، ج ۸/۳۶۱، کتاب الحج، ابواب احکام الدواب، باب ۱۷، حدیث ۲.

۵۵. شرایع الاسلام، محقق حلی، ۲/۲۳۵.

۵۶. همان، ج ۲/۲۳۶.

إذن لم يبق للأشياء التي نصّ عليها من موضوع، فهل تجوز  
المسابقة بالأسلحة الحديثة، كالرمي بالبندقية والمسابقة  
السيارات وما إليهما على عوض، أو أن باب المسابقة يجب  
الغائته من الفقه كليه؟»؛ ۵۷

«و در این جا سؤالی مطرح است و آن این که روایت شریف  
مسابقه تیراندازی و اسب سواری و آنچه به اینها برمی گردد، به  
دلیل آمادگی در برابر دفاع از دشمن و ممانعت از او اجازه داده  
است و بدیهی است که دشمن به وسیله کمان مسلح نمی شود  
و اعتنایی به اسب سواری هم ندارد. در این صورت برای  
اشیایی که در روایت آمده است موضوعیتی نیست، پس آیا به  
عوض آنها مسابقه دادن با سلاح های روز مانند تیراندازی با  
تفنگ و یا مسابقه اتومبیل رانی و آنچه از این قبیل است، جایز  
است، یا این که باب مسابقه را باید اساساً از فقه حذف نمود؟  
آن گاه ایشان با ارائه تفسیری اجتماعی (عرفی) نسبت به روایات وارده در  
این باب در پاسخ به این سؤال چنین می نویسد:

«والجواب أن قوله تعالى: "واعذوا لهم ما استطعتم من قوة  
من رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم" (سورة الانفال،  
آیه ۶۰).

يشمل كل قوة ترهب العدو وتخيفه وتصدّه عن العدوان ... و  
ليس من شك أن العدو لا يخاف إلا إذا تسلّحنا بنوع سلاحه،  
أو أقوى منه و أمضى .

بتعبیر ثان آنه لا اعتبار بالحافر والخفّ والنصل و أنّما الاعتبار  
بالسلاح المعروف المتداول والرسول الاعظم (ص) أنّما ذكر

هذه الثلاثة لأنها السلاح المعروف دون غيرها في عصره، و ليس هذا اجتهاداً منافى لقبال النص، وإنما هو اجتهاد صحيح و مركز في تفسير النص يتفق كل الاتفاق من مقاصد الشريعة السمحة الغراء تماماً كالا جتهاد في تفسير قول الامام (ع) "لا زكوة إلا بحديد" من أن المراد بالحديد الآلة الصلبة المحدده: نحاساً كانت أو فضةً أو ذهباً أو حديداً أو فولاداً ولو جمدنا على ظاهر النص لكانت الذبيحة بسكين النحاس أو الفضة ميتة لا يجوز أكلها حتى ولو اجتمعت كل الشروط، ولا احسب أحداً يقول بذلك و بالاجمال أن الاجتهاد في تفسير النص جايز، كتفسير الحديد بالآلة الصلبة، حسبما ذكرنا و الاجتهاد في قبال النص محرم كتشليل اكل الميتة ختفاً و من غير ذبح»؛<sup>۵۸</sup>

پاسخ این است که قول خداوند متعال که می فرماید: شما (مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها خود را آماده کنید و تا آن حد که بتوانید از آرزو و آلات جنگی و اسب سواری برای تهدید دشمنان خداوند و دشمنان خودتان فراهم سازید. شامل هر نیرویی می شود که دشمن را تهدید کند و بترساند و او را از دشمنی باز دارد... و بدون تردید دشمن در صورتی می ترسد که به همان سلاح او و یا قوی تر و شدیدتر از آن، مسلح شویم. به تعبیر دیگر، میزان، اسب سواری و شترسواری و تیراندازی با کمان نیست بلکه میزان سلاح متعارف هر زمان است و اگر پیامبر بزرگ اسلام (ص) چنین مواردی را ذکر کرده، بدان جهت بوده که آنها در آن روزگار رایج بوده و این تفسیر، اجتهاد

در برابر نص نیست بلکه از نوع اجتهاد صحیح در تفسیر نصوص دینی است که به طور کامل با اهداف شریعت سمحه غرآء سازگار است. مانند اجتهاد در تفسیر سخن امام(ع) که فرموده است «تزکیه تنها با آهن جایز است» و مقصود از آهن، وسیله سخت و تیز است که شامل مس، نقره، طلا، آهن، فولاد نیز می شود. اگر بر ظاهر روایت جمود داشته باشیم، حیوانی که با وسیله مسی یا نقره ذبح می شود، حتی اگر دارای شرایط دیگر هم باشد، خوردنش حرام است. گمان نمی کنم کسی چنین چیزی را بگوید و اجمالاً اجتهاد در مقام تفسیر نص جایز است، مانند این که آهن را به ابزار سخت تفسیر کنیم. همان طور که بیان کردیم، اجتهاد در برابر نص حرام است، مانند حلال کردن گوشت حیوانی که به وسیله خفه شدن و بدون ذبح شرعی، مرده است.

به این ترتیب مرحوم مغنیه(ره) با اجتهاد در زمینه تفسیر نصوص مربوط به باب سبق و رمایه، موضوع حکم صحت عقد رهان را شامل کلیه ابزارهایی می داند که موجب تقویت نظامی مسلمانان و زمینه ساز تهدید و تخویف دشمنان آنان گردد و بالطبع چنین قیودی همواره با سلاح متعارف هر زمان، موجود است. پس وجهی برای انحصار موضوع به موارد خاص وجود ندارد و شهید محمدباقر صدر(ره) نیز در این مسئله با مرحوم مغنیه هم عقیده است و در این باره چنین می نویسد:

«وهل الصحة تثبت مطلقاً أو مادامت هذه الأدوات تعتبر هي الوسائل العامة للحرب التي تنمو بتنشيط العمل فيها القدرة العسكرية و مصالح الجهاد و جهات و أقرههما الثاني»؛<sup>۵۹</sup>

آیا صحت (احکام سبق و رمایه) در این موارد (یاد شده در روایات) به صورت مطلق است، یا تا هنگامی است که این موارد به عنوان ابزارهای جنگی عمومی محسوب می شوند، به طوری که با تقویت آنها نیروی نظامی تقویت می شود و مصالح جهاد تأمین می شود؟ هر دو وجه احتمال دارد، ولی آنچه به احتیاط نزدیک تر و به حق سازگارتر است، احتمال دوم است.

بنابراین، به نظر شهید صدر(ره) نیز موضوع حکم صحت عقد رهان، آن دسته از ابزارهایی است که جنبه نظامی داشته باشد، به نحوی که به قدرت نظامی مسلمانان کمک نماید و به این نکته تصریح کرده اند که اگر از این گونه ابزارها چنین قیدی منتفی گردد، حکم صحت عقد رهان درباره آنها مورد تردید قرار می گیرد. به همین سبب، در عبارت ذیل تعدی، حکم را بر موارد غیر منصوصه ای که مقید به چنین قیدی باشند، بعید نمی دانند.

«الصحة محتملة فيما يستجد من ادوات الحرب والتحرك  
العسكري كالبندقية والسيارة ونحوهما والقول بذلك ليس  
ببعيد»<sup>۶۰</sup>

صحت عقد رهان درباره آن ابزارهای جنگی و ماشین های نظامی جدید مانند ماشین و مسلسل و مانند آن، محتمل است و توجه به این مسئله بعید نیست.

حضرت امام(ره) در خصوص تعدی رهان در سبق و رمایه، نسبت به ابزارهای جنگی مستحدثه، بحث و استدلالی در کتب فقهی و فتوایی خویش بیان نفرموده اند، اما در نامه ای که به یکی از فقهای زمان خویش نوشته اند (که

قبلاً به آن اشاره شد) صریحاً رهان در سبق و رمایه را نسبت به ابزارهای جدید جنگی نیز پذیرفته اند<sup>۶۱</sup> و محتملاً ایشان بر مبنای قاعدهٔ مناسبت حکم و موضوع و کشف قیود باطنی موضوع قائل به توسعه در مصادیق موضوع حکم رهان شده اند.

هم چنین ایشان با مبنی قرار دادن همین قاعده به تجزیه و تحلیل روایات مربوط به مسئلهٔ تجسیم (مجسمه سازی) و تصویرگری پرداخته اند و به این نتیجه رسیده اند که حرمت شدیدی که در این روایات نسبت به مسئلهٔ مجسمه سازی و تصویرگری وجود دارد، مطلق نیست و همهٔ مصادیق موضوع مجسمه سازی و تصویرگری را شامل نمی‌گردد بلکه صرفاً آن موضوع را شامل است که در جهت شرك و بت پرستی قرار گرفته باشد. استدلال ایشان در ارتباط با این مسئله چنین است:

«ان الظاهر طائفة من الاخبار بمناسبة الحكم والموضوع ان المراد بالتماثيل والصور فيها هي تماثيل الاصنام التي كانت مورد العبادة كقوله "من جدّ قبراً أو مثل مثلاً فقد خرج عن الاسلام وقوله من صور التماثيل فقد ضاد الله وفيه ... " فان تلك التوعيدات والتشديدات لا تناسب مطلق عمل المجسمه أو تنقيش الصور ضرورة أن عملها لا يكون أعظم من قتل النفس المحترمه أو الزنا أو اللواطه، أو شرب الخمر وغيرها من الكبائر و الظاهر أن المراد منها، تصوير التماثيل التي هي لها عاكفون مع احتمال آخر في الاخيره، وهو أن المراد بالمصورون القائلون بالصورة والتخطيط في الله تعالى، كما هو مذهب معروف في ذلك العصر والمظنون الموافق للاعتبار



و طباع الناس أن جمعاً من الاعراب بعد هدم اساس كفرهم و كسر اصنامهم بيد رسول الله (ص) و أمره، كانت علقتهم بتلك الصور و التماثيل باقية في سرّ قلوبهم، فصنعوا مثالها حفظاً لأنار أسلافهم و حباً لبقائها كما نرى حتى اليوم علاقة جمع بحفظ آثار المجوسيه و عبدة النيران في هذه البلاد حفظاً لأنار اجدادهم فنهى النبي (ص) عنه بتلك التشديدات و التوعيدات التي لا تناسب إلا للكفار و من يتلو تلوهم قمعا لأساس الكفر و مادة الزندقه و دفعاً عن حوزة التوحيد و عليه تكون تلك الروايات ظاهرة أو منصرفه الى ما ذكر»؛<sup>۶۲</sup>

ظهور دسته ای از روایات (باب تجسیم و تصویرگری) به سبب مناسبت حکم و موضوع این است که مقصود از تماثيل و نقاشی ها در این روایات، همان بت هایی هستند که مورد عبادت واقع می شدند، مانند این روایت: «کسی که قبری را تجدید بنا کند و یا تصویری را نقاشی کند از اسلام خارج شده است»، و یا این روایت: «کسی که تصویری را نقاشی کند با خدا به جنگ برخاسته است».

همانا این همه وعده های عذاب و شدت ها برای مطلق مجسمه سازی و نقاشی مناسبتی ندارد؛ زیرا این کارها بالاتر از قتل نفس، زنا، لواط، شرب خمر و سایر گناهان کبیره، نیست. پس به طور ظاهر مقصود از مجسمه سازی و تصویرگری، ساختن و به تصویر کشیدن تمانیلی است که بعد از ایجاد آنها در برابرشان عبادت می کردند و احتمال دیگری

که دربارهٔ دومی (تصویرگری) وجود دارد، این است که مقصود از «مصورون» (تصویرگران) افرادی هستند که برای خداوند نقش و صورتی قائل بودند و این مذهب معروف آن زمان بود.

گمان معتبری که با طبیعت انسانی (فهم ارتکازی عرفی) انسان‌ها سازگار است، این است که عده‌ای از اعراب بعد از این که اساس کفرشان نابود شد و بت‌های ایشان به دست فرمان پیامبر خدا شکسته شد، هنوز به آن نقش‌ها و بت‌ها در دل علاقه مند بودند. پس بت‌هایی همانند آنها، برای نگهداری آثار گذشتگان و علاقه به بقای آنها ساختند؛ هم‌چنان که امروزه هم شاهد علاقهٔ عده‌ای به نگهداری آثار زرتشتی‌گری و آتش‌پرستان، در این سرزمین‌ها برای حفظ آثار نیاکانشان هستیم. پس نهی پیامبر (ص) با چنین شدت‌ها و وعده‌های عذاب که صرفاً با مسئلهٔ کفار و افراد پیرو آنان تناسب دارد، برای این است که اساس کفر و مرجشمة بی‌دینی برچیده شود و از قلمرو توحید دفاع شود. بنابراین، آن روایات، ظهور و یا انصراف به مطلب مذکور دارند.